

انتخابات ریاست جمهوری ایران میعادگاه گروگانگیرها

اطلاعیه حزب کمونیست
کارگری - حکمتیست

شش ماه به انتخابات ریاست جمهوری ایران مانده است و جبهه وسیعی، ملی و بین المللی، خود را برای آن آماده میکنند. بلوکیندی های جدید در درون و بیرون حاکمیت اساساً حول دو جبهه اصلی در مقابل هم صف آرایی کرده اند. جبهه بیت رهبری و سپاه پاسداران، که حمایت ارتجاع اسلامی در سراسر جهان را همراه خود دارد، در مقابل فشار داخلی و خارجی برای مذاکره با غرب بر سر مسئله اتمی مقاومت میکند، و دیگری صف طرفداران "اصلاحات"، مذاکره با غرب با پرچم مشترک و مضحک "انتخابات آزاد"، است. صف بیت رهبری و سپاه که میدانند هر نوع عقب نشینی جدی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، برای جمهوری اسلامی، بازی با سرنوشت خود، بازی با آتش است. و دیگری صفی که ادامه وضع موجود را برای حفظ و ادامه حاکمیت بورژوازی در ایران ممکن نمی داند و راه نجات را در کوتاه کردن دست بیت امام و دستگاه مذهبی و سهم کردن بخشهای وسیعتری از بورژوازی در قدرت سیاسی میداند. و حاضر است ریسک "بازی با سرنوشت جمهوری اسلامی" را، حتی به قیمت از هم پاشیدن شیرازه جامعه، بپذیرد! جدال دائم بورژوازی بر سر آینده ایران امروز ابعادی وسیعتر و خطرناکتری گرفته، و بازیگران مهمی در سطح ملی و بین المللی پیدا کرده است. از اوپاما و شخصیت های ملی - مذهبی، تا احمدی نژاد و رفسنجانی و سران جنبش سبز، از خامنه ای و سپاه، تا انواع

در باره انتخابات ریاست جمهوری ایران مصاحبه کمونیست با مظفر محمدی

کمونیست : اساساً انتخابات در جمهوری اسلامی چه مکانیسمی در حفظ و بالانس قدرت در حاکمیت ایران است؟ چه نقشی در کشمکش های جناحهای حاکم دارد؟ در مورد اینکه گفته میشود انتخابات در جمهوری اسلامی فقط یک معرکه و یک بازی برای سرگرم کردن مردم و یا صرفاً یک نمایش سیاسی است نظرتان چیست؟ ص ۳

انتخابات. جدال جناحهای سرمایه و طبقه کارگر خالد حاج محمدی ص ۵

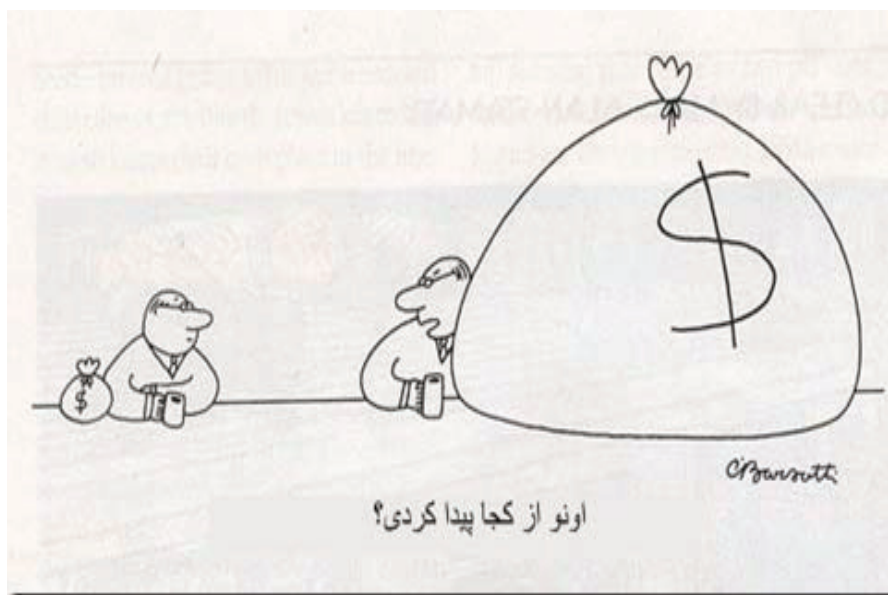
انتخابات و اوضاع سیاسی ایران نگاه بورژوائی یا کارگری؟ کوروش مدرسی ص ۲

تعیین حداقل دستمزد ۹۲ چالش مهم طبقه کارگر

متن کنبی میزگردی با اسد گلچینی و مظفر محمدی ص ۱۰

طبقه کارگر و مبارزه برای قانون کار و خدمات اجتماعی

مصاحبه با کوروش مدرسی ص ۱۳



اونو از کجا پیدا کردی؟

در سالگرد انقلاب ۵۷

محمد فتاحی

امروز در سی و چندمین سالگرد انقلاب دهه دوم ۱۳۵۰ تا اوایل دهه اول ۱۳۶۰ ایران، با وجود ارزیابی های متعدد سه دهه گذشته، نگاه مجدد به آن رخداد یک کار اضافی و نالازم میتواند به نظر برسد. لذا علل ارزیابی های مجدد همیشه میتواند مورد سوال قرار گیرد. نه فقط این، در مسیر دور شدن از آن واقعه، و با مشکلات و معضلاتی که جامعه ایران در سالهای بعد از انقلاب با آن دست و پنجه نرم کرده است، هر ساله تعداد آنها که نفس انقلاب را زیر سوال می برند و بر اشتباه خود مبنی بر شرکت در خود انقلاب تاکید دارند، اضافه میشود. این پشیمانی را اضافه کنیم به نقش جمهوری اسلامی در بنام کردن اصل انقلاب و با آرتیاسیون های مکرر اپوزیسیون ضدانقلابی ایران در قاموس سلطنتی ها و دایره اطراف شان علیه انقلاب بطور کلی، نگاه امروز به آن واقعه نمیتواند صرفاً از نقاط ضعف و درس های "بد" آن شروع کند. امروز تعداد آنها بویژه در خارج کشور که علیه نفس انقلاب قلمفرسایی کرده و مردم را از هر گونه انقلابی پشیمان میکنند بسیار بیشتر است. تبلیغات اعصاب خردکن سالگرد "انقلاب شکوهمند اسلامی" توسط جمهوری اسلامی و شعار "از ماست که بر ماست" توسط اپوزیسیون ضد هرگونه انقلاب و تحول رهایی بخش، ما را بیش از همیشه به یک ارزیابی متفاوت موظف میکند. به همین دلیل اولین نکته در بحث انقلاب ۵۷ برای کمونیست ها، دفاع از انقلاب و بطور ویژه خود انقلاب مورد نظر است. تحول مشهور به انقلاب ۵۷ مهمترین واقعه سیاسی در تاریخ مدرن ایران بعد از انقلاب مشروطه و مهمترین انقلاب در سطح جهانی در نیمه دوم قرن بیست است. نه فقط این، آن تحول برای اولین بار طبقه کارگر را به میدان نبرد در جنگ برای قدرت سیاسی کشاند. انقلاب ۵۷ امر انقلاب علیه وضع موجود و امر سرنگونی حاکمان را وارد روانشناسی جامعه و بویژه انسان محروم و ستمدیده و طبقه کارگر کرد. برای اولین بار توده طبقه کارگر و محرومان جامعه ایران با قدرت خود پایین کشیدن یک حکومت بورژوائی تا دندان مسلح را تجربه کردند، انقلاب و دخالت از پایین را به عنوان موثر ترین و مستقیم ترین راه دخالت خود در سرنوشت کل جامعه تجربه کرده و متوجه قدرت خود شدند. همین اتفاق باعث شده است که امروز کارگر ایرانی، زن و جوان آزادیخواه به راحتی بگوید که راه نجات از وضع موجود یک انقلاب است و نه هیچ تعدیل و اصلاحی که جناحهای سرمایه وعده میدهند. ص ۲

آزادی برابری حکومت کارگری

دیگر کسی نام فرزندش را آدلف نمی گذارد!

در حاشیه قضاوت گنجی در مورد
اپوزیسیون - ثریا شهابی ص ۱۶

زن در جهان مدرن معاصر ثریا شهابی ص ۱۶

این یک سنت ضد کارگری است!

در مورد تصمیم به برکناری منصور اسانو
اسد گلچینی ص ۱۲

دفاع از منصور اسانو. دفاع از حرمت رهبران کارگری است!

مظفر محمدی ص ۱۲

اغتشاش یا دفاع از انقلاب؟

ثریا شهابی ص ۱۸

اطلاعیه حزب...

مشتی گانگستر ملی و بین المللی، آزادی، سلامت، رفاه، مسکن، غذا و زندگی مردم ایران را به گرو گرفته اند، دست به ماشه همه چیز را وجه معامله بقا خود و نظامشان، در میدان انتخابات رئیس جمهور کرده اند.

این میدان، برد و باخت هر طرف در آن، جدالی علیه جامعه، علیه اکثریت مردم محروم، علیه طبقه کارگر است. این انتخابات، میدان جدال گانگسترها و گروگانگیرهای ملی و بین المللی است. بخش اعظم مردم ایران، زنان، جوانان و طبقه کارگر ایران، نه تنها در برگزاری آن کمترین منفعتی ندارند، که تماما علیه آنها است.

طبقه کارگر، مردم محروم در ایران، کمونیست ها، به فقر، محرومیت، اختناق، زن ستیزی، آپارتاید جنسی و جهنمی که کل ارتجاع، داخلی و بین المللی، بر زندگی ما حاکم کرده است، اعتراض دارد. این اعتراض از کانال جنگ جناح های جمهوری اسلامی و حامیان داخلی و بین المللی آن حل و فصل نمیشود. اینرا تجربه دو دهه اخیر نشان داده است. این جدال ها، از زمان بنی صدر تا جنبش سبز، سی سال است که به عمر ارتجاع در ایران افزوده است. باید کسانی که مردم، طبقه کارگر، زنان و جوانان را بار دیگر به آینده این جنگ و جدال خوشبین نگاه میدانند، و آنها را دعوت به شرکت در جنگ گانگسترها میکنند، افشا کرد و توهم پراکنی و عوامفریبی آنها، را خنثی کرد.

جنگ ما، جنگ انسانیت، آزادی و رفاه علیه کلیت نظم حاکم، جمهوری اسلامی، حاکمیت سرمایه، و حامیان بین المللی آن است. هیچ انتخاباتی با حاکمیت جمهوری اسلامی آزاد نبوده و نیست.

کارگران، مردم آزادیخواه!

باید از این فرصت و از جنگ در صفوف دشمن استفاده کرد و در هر محله، دانشگاه و کارخانه جمع شد، اعلام کرد که حکومت سرمایه داران حکومت ما نیست! باید امروز که به بهانه انتخابات بحث بر سر آینده جامعه باز شده و از بیت رهبری، سپاه، احمدی نژاد تا اوباما و نیروهای سیاسی بر سران بحث میکنند، اعلام کرد که نه "انتخابات آزاد" و نه "غیر آزاد" با حاکمیت رژیم اسلامی، نه حسنه کردن رابطه با امریکا و نه برد و باخت یکی از دو بلوک ارتجاع در آن، مسئله ما است. کل جمهوری اسلامی و مضحکه انتخاباتش پوچ است! اعلام کرد این انتخابات ما نیست، این انتخاب میان نمایندگان سرمایه و ارتجاع است، برای ادامه حیات خود و تحمیل چند دهه دیگر فقر و فلاکت و استبداد و بی حقوقی بر زندگی ما!

باید هر کارخانه و هر محله کارگری را به دژ کارگران، به سنگر آگاهی، تشکل و قدرت طبقه کارگر تبدیل کرد و صف آزادی و برابری، صف انقلاب کارگری، در مقابل صف ارتجاع را تقویت کرد!

انتخابات ما بعد از مرگ جمهوری اسلامی و کوتاه شدن دست ارتجاع بین المللی از زندگی مردم در ایران است. طبقه کارگر و کمونیست ها درجدال گروگانگیرها، شرکت نمی کنند! آنها در هر لحظه برای آزادی و برابری و انقلاب کارگری، متشکل و قدرتمند در میدان جدال با دشمنان بومی و بین المللی شان، صف می بندند.

زنده باد آزادی، زنده باد برابری
حزب کمونیست کارگری حکمتیست
hekmatist.com
۱۷ ژانویه ۲۰۱۳



یادداشت سردبیر ...

نگاهی بسیار ساده به وقایع بحرانی در جنوب اروپا که علیرغم اعتراضات ممتد و میلیونی مردم گرفتار در بحران اقتصادی جایی را به انقلاب علیه وضع موجود نمی کشاند اهمیت وجود منتالیته علاقه به انقلاب در جامعه ایرانی را بسیار برجسته نشان میدهد. یونانی ها سالهاست علیه بار بحران اقتصادی بر زندگی خود درگیرند و در غیبت یک طبقه آگاه و خواهان پایین کشیدن بورژوازی و کسب قدرت توسط خود کماکان درجا میزنند و به دولت های سرمایه پشت سر هم فرصت میدهند تا بقای سیستم را تامین و استثمار را تشدید کنند. همین حقیقت در کشورهای اروپایی باعث شده که همه تلاش و فداکاری طبقه کارگر نهایتا تبدیل به اهرم فشار جناح چپ بورژوازی علیه جناح راست، و یا حداکثر عقب نشینیهای کوچک و مقطعی بورژوازی شود.

با این حال، در روزهای سالگرد آن واقعه تلخ و شیرین، یک بررسی جامع آنهم در یک نوشته کوتاه مد نظر نیست. لذا در این یادداشت، نگاهی بسیار مختصر به مهمترین درسهای آن واقعه در پرتو تغییرات عظیم جهانی در سالهای اخیر، هدف است. انقلاب ۵۷ همچون انقلاب مصر در متن یک بحران اقتصادی جهانی رخ داد. در ایران امروز هم، دقیقا مانند مصر امروز، تا دو سال قبل از انقلاب کسی قادر به پیش بینی چنین واقعه ای نبود. به همین دلیل به سادگی میتوان ادعا کرد که رویداد یک انقلاب در هیچ کشوری قابل پیش بینی نیست.

با این حال، با سابقه انقلابات و تحولات سیاسی مهم در تاریخ صدساله اخیر ایران، امروز در دل بحران اقتصادی و سیاسی موجود تکان خوردن طبقه کارگر صنعتی بیش از هر فاکتور دیگری میتواند سرچشمه شکل گیری یک انقلاب یا یک بحران انقلابی دیگر باشد.

اولین درس انقلاب ۵۷ شرکت غیر مستقل طبقه کارگر در آن انقلاب بود. این واقعه نشان داد که شرکت متحد طبقه کارگر در یک انقلاب شرط کافی برای پیروزی نهایی و رسیدن به قدرت سیاسی کارگری نیست. وجود یک جنبش مستقل سوسیالیستی در درون صفوف طبقه کارگر متحزب یک شرط حیاتی دیگر است. درس مهم دیگر عدم شناخت طبقه کارگر از طرح های بورژوازی بین المللی در مقابله با نقش خویش بود. و بلاخره درک ناروشن از ماهیت جنبش ها و احزاب سیاسی بورژوازی اپوزیسیون یک درس مهم دیگر است. اجازه دهید با هم سراغ هر کدام از این درس ها و تجارب برویم!

طبقه کارگر در ایران ۵۷ در ابعاد وسیع وارد انقلاب شد و با اعتصابات قدرتمند نفت کار رژیم شاه را تمام کرد. یک نگاه ساده به تحركات اعتراضی سالهای گذشته کشورهای جنوب اروپا و بویژه جاهایی مانند یونان به همه ما میگوید که مادام طبقه کارگر توسط بازوی اقتصادی خود گلوی بورژوازی را نگرفته باشد، اعتراضات میلیونی مردم از افشار دیگر اجتماعی و با شعار ۹۹ درصدی ها کار به جایی نمی برد. به این دلیل ساده که از ایجاد فشار جدی بر گلوی بورژوازی ناتوان است. در هر کدام از این کشورها کافی بود طبقه کارگر شریان تولید را ببندد تا نفس بورژوازی در سینه اش را قطع کند. در غیبت چنین امری اعتراضات افشار دیگر اجتماعی در جامعه ای که دو طبقه اصلی به کار روتین خود مثل هر روز دیگر سال ادامه میدهند، تقلاهایی در حاشیه است که به آسانی توسط پلیس و مدیا و قانون و قواعد دمکراسی به زانو در می آیند. طبقه کارگر در ایران ۵۷ با شرکت نسبتا وسیع خود و استفاده از بازوی اقتصادی خود عمر حکومت شاهی را به پایان رساند، اما در غیبت طبقه کارگر متحزب و به لحاظ سیاسی متشکل، بخش های دیگر بورژوازی در اپوزیسیون قدرت را قاپبندند و امر حل بحران اقتصادی را در جهت منافع طبقه خود در پیش گرفتند.

این نقیصه را امروز اکثر احزاب و گروههای چپ به شکل ناقصی برسمیت می شناسند، تا پاسخ ناقص خود را در اذهان کارگر تثبیت کنند. به رسمت شناسی ناقص این ضعف به این معنی است که دسته جمعی به جای حضور متحزب طبقه کارگر در دل یک جنبش مستقل سوسیالیستی، به

غیبت یک حزب کمونیستی اشاره دارند. علت چنین اشاره ناقصی یک تصمیم آگاهانه سیاسی است. ظاهرا هر سازمان و حزب سوسیالیستی که امروز تعدادشان هم بسیار زیاد است، خود را همان حزب کمونیستی کارگران معرفی میکنند که پیوستن عناصر و اتم های کارگر به صفوف شان ظاهرا تمام عیب و کمبود کار را برطرف میکند.

سازمان های چپ امروز که اساسا بقایای چپ سی و چند سال پیش و در تبعید اند، هنوز خود را به جای حزب کمونیستی کارگری در داخل کشور ارزیابی کرده و فراموش میکنند که تحزب سیاسی کارگری که اسکت و استخوان بندی آن باید در محل و محل اتحاد کارگران و رهبران کمونیست این طبقه در محل باید باشد، در خارج از مرز ممکن نیست. چنین نگرشی اما فقط مربوط به خارج نیست. تاثیر این برخورد به تحزب کمونیستی و کارگری موجب نوعی سردرگمی میان رهبران و فعالین کمونیست طبقه کارگر در محل و در تبعید هم هست. بی میلی فعالین کارگری تبعیدی به بحث ایجاد تحزب و غرق شدن در مباحث تکراری مربوط به چگونگی ایجاد تشکل علنی کارگری یکی از تاثیرات همین نگرش غلط است. بحث ایجاد کمیته های کمونیستی متشکل از رهبران و سازماندهندگان کمونیست طبقه کارگر در محل و در مراکز مهم صنعتی رفع همین کمبود را نشانه گرفته است. در غیبت این فاکتور طبقه کارگر و رهبران کمونیست آن حتی در پیشبرد موفق مبارزه روزانه کارگر برای مطالباتشان ناتوان خواهند ماند.

اگر بی خبری و یا ناآگاهی رهبران کارگری در سال ۵۷ به وطنه ها و نقش قدرت های غربی در جهت دادن به انقلاب موجب نادیده گرفتن کنفرانس گوادلوپ و نقش مدیایی مانند بی بی سی در شناسایی خمینی و اسلامیون به جامعه شد، امروز رهبر و سازمانده کمونیست طبقه کارگر نمیتواند نسبت به نقشه های بورژوازی بین المللی با چشم باز ننگرد. اگر آن روز نقشه های یک روزه در یک کنفرانس و مخفیانه ریخته می شد، امروز قدرت های بیشتری و با ابزار و امکانات بسیار بالاتری مشغول جهت دادن به تحركات کل دنیای امروزند. نه فقط این، بلکه پروژه های آلترناتیو سازی، تامین امکانات مالی و تدارکاتی بی حد و مرز، سازماندهی مدیایی که هر کدام نقش یک حزب سیاسی پر قدرت در ایران دارند، پمپاژ شبانه روزی بدیل های سیاسی دلخواه شان به درون جامعه ایران و تبدیل دمکراسی غربی به ملکه ذهن هر فعال سیاسی، کار مقابله با این قدرت ها را بسیار پیچیده تر کرده است. به اضافه اینها، طرح های از پیش آماده غرب برای ایجاد تغییرات مد نظرشان در هر کشوری، امروز جلوی چشم همه ما پیش میروند. سوریه و لیبی نمونه های مجسم دنیای امروز اند.

از جمله این ملزومات پرهیز از اشتباه سال ۵۷ درک و شناخت لازم از ماهیت جنبش های سیاسی در اپوزیسیون است. بخش عمده اپوزیسیون امروز، به موازات نقشه های غرب در تقلائی کشاندن مردم پشت کشمکش جناح های حاکم با هدف ایجاد تغییرات سیاسی مدنظرشان در جهت رام کردن جمهوری اسلامی است. از این زاویه شناخت پایه ای از مضمون اختلافات جناح ها، برای کارگر کمونیستی که نمیخواهد سرباز فداکار جنگ بخش های مختلف بورژوازی بشود، بسیار

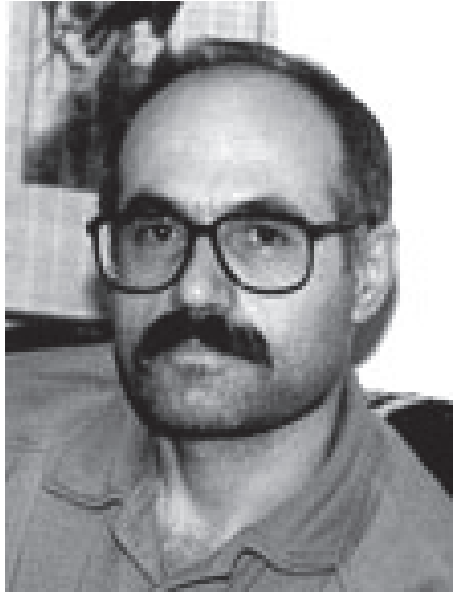


مهم است. مضمون هدف اصلی گرایش غالب در اپوزیسیون همان تغییرات مدنظر غرب در جمهوری اسلامی است. اگر بخش هایی از اینها مسیر پیروزی را در اصلاح همین سیستم حاکم به نفع خود میدانند و به موازات غرب یک روز رژیم چنجی و یک روز انتخابات آزادی تشریف دارند، جناح های میلیتانت این اپوزیسیون، در شکل گروههای چپ، برای رسیدن به همان هدف، یعنی حذف اسلامیت و تعدیل در استبداد سیاسی دنبال یک سرنگونی و "انقلاب" اند. اگر جناح راست بورژوایی متن هر کشمکش جناح های حاکم را میدانی برای طرح مطالبات خود می بیند، جناح چپ آن در متن هر کشمکش میان جناح های حاکم و در هر تندپچی یک سرنگونی و انقلاب در خواب میبیند. نه فقط این، تجربه لیبی و سوریه نشان داد که همین چپ به اصطلاح انقلابی میتواند پشت هر نقشه سناریو سیاهی غرب برود و هر نوع سرنگونی را به قیمت انقلاب به مردم بفروشد. اینجاست که طبقه کارگر آگاه و رهبران کمونیست، برای پرهیز از تجربه تلخ سال ۵۷ ناچارند با صدای رسا اعلام کنند که هرگونه سرنگونی و انقلابی هدف آنها نیست. اگر چنین درکی از تحول در میان رهبران کارگری در سال ۵۷ موجود بود، به رفتن صرف رژیم شاه تن نمی دادند و در متن مبارزه برای سرنگونی، جنبش مستقل و سوسیالیستی خود را سازمان میدادند و در مقابل تضعیف دولت بختیار بدیل شورایی خود را برای بدست گرفتن قدرت سیاسی و سازماندهی دولت کارگری را طرح و به دولت موقت خمینی تودهنی میزدند. غیبت چنین افقی بود که مناسبت های مذهبی، چله های اسلامی در شهرها و قمه زنی های ضدکمونیستی شان را با چشم بصیرت ندید، و شکل گیری بدیل اسلامیون در دل بحران را نادیده گرفت. امروز در نگاهی مجدد به سالگرد آن انقلاب، باید سازماندهی صف مستقل سوسیالیستی کارگری و ایجاد تحزب در میان رهبران و سازماندهندگان کمونیست در هر قدم قطب نمای حرکت باشد. چنین افقی تضمین میکند کارگر در هر تحولی به جای سربازی برای دیگران، دست یابی به قدرت کارگری را پرچم حرکت خود کند.



در باره انتخابات ریاست جمهوری ایران

مصاحبه کمونیست با مظفر محمدی



کمونیست: اساسا انتخابات در جمهوری اسلامی چه مکانیسمی در حفظ و بالانس قدرت در حاکمیت ایران است؟ چه نقشی در کشمکش های جناحهای حاکم دارد؟ در مورد اینکه گفته میشود انتخابات در جمهوری اسلامی فقط یک معرکه و یک بازی برای سرگرم کردن مردم و یا صرفا یک نمایش سیاسی است نظرتان چیست؟

مظفر محمدی: انتخابات در جمهوری اسلامی همواره نقش جدی ای در توازن قوای نیروهای بورژوازی در قدرت و در اپوزیسیون داشته است. انتخابات در جمهوری اسلامی هم مانند همه انتخاباتهای بورژوازی در کشورهای پیشرفته و کم پیشرفته و عقبمانده، اهدافی را تعقیب می کند و آن آرایش جدید بورژوازی و جناح هایش ویا تحکیم و تداوم آرایش کنونی (انتخاب مجدد) در جهت پیشبرد سیاست یا سیاستهای معینی به نفع طبقات حاکمه است. در ایران هم مانند همه جای دیگر احزاب و جریانات و گرایشات و حتی شخصیتهای معین، منافع بخش یا بخشهایی از بورژوازی را نمایندگی می کنند. انتخابات بورژوازی، انعکاسی از رقابتهای بخشهای مختلف بورژوازی و خرده بورژوازی در جامعه است. رقابت و تلاش برای سودآوری بیشتر، تلاش برای به انحصار در آوردن منابع و بخشهایی از اقتصاد جامعه و... همه در سیاست و در انتخابات منعکس می شود. بهمین اعتبار جناح های گوناگون بورژوازی تلاش می کنند به ابزارهای قدرت سیاسی بیشتری دست یابند. ابزارهای قدرت سیاسی در واقع ابزار گسترش نفوذ اقتصادی و دستیازی به منابع سرشارتر و در نتیجه سودآوری بیشتر سرمایه در عرصه های تولید و تجارت و صادرات و واردات و غیره است. برای مثال هنگامی که رفسنجانی در قدرت بود، حوزه های نفوذ اقتصادی خود و وابستگیها را بطور سرسام آوری گسترش داد. کم تر عرصه ای بود که در انحصار این "تراست مالی" قرار نداشته باشد. آمار و ارقام این حوزهای اقتصادی را خود بورژواهایرقیب خوبی می دانند. احمدی نژاد بارها حرف از نگفته هایی دارد که یکی از آنها همین گسترش دستیازی "تراست مالی" رفسنجانی و رفیق دوست ها و سرداران سپاه و غیره است. از جمله دست داشتن پاسداران در کار قاچاق مواد مخدر به ایران و از انجا به کشورهای دیگر... داستان کامیونی از طلا، که در ترکیه کشف و ضبط گردید هنوز سرنخ واقعی اش را نمی خواهند معرفی کنند.

بنا بر این، هرکاندید ریاست جمهوری مهر بخش یا بخشهایی از این بورژوازی در جامعه را بر پیشانی دارد و اگر رای بیاورد به معنی این است که سیاست باسیاستهای معینی در جهت سودآوری بیشتر سرمایه در عرصه های معینی را تضمین کرده است. اگر این رییس جمهوری از جناح سپاه پاسداران باشد، حداقل برای ۴ سال تضمین می کند که حوزه های اقتصادی سپاه پاسداران که عرصه عظیمی از اقتصاد ایران را قبضه کرده است کار کند و گسترش یابد و سود بیاورد و به کسی هم حساب پس ندهند... در نتیجه بخشهای دیگر سرمایه داران بزرگ و کوچک دربخشهای صنعت و تجارت و بازار و بورژوازی متوسط، در این مدت که دستشان از قدرت کوتاه است یا ضعیف است، بنهمان اندازه هم دستشان از سودآوری افسار گسیخته سرمایه هایشان هم کوتاه تر است و عرصه های کم تری از حوزه اقتصاد را در انحصار خود دارند...

این معادله، در امریکا و اروپا و دیگر جوامع بورژوازی امروز همینطور است. چیزی که فرق می کند، روش و شیوههای کار است. در جایی قانونمندتر و بظاهر متمدنانه تر و بقول خودشان دمکراتیک این جابجایی و تغییر آرایش و یا تثبیت مجدد آرایش کنونی انجام می گیرد و در جای دیگر به شیوه دیگر و حتی در بعضی کشورها مثل عربستان و کشورهای خلیج و غیره انتخاباتی هم در کار نیست یا در رژیم شاه هم ایشان مادام العمر رییس مملکت بودند. شکل فرق می کند اما هدف

چنین نیست، در انتخابات پیش رو کدام گرایشات بورژوازی حاکم به رقابت با هم روی می آورند؟ این جناح ها صرفنظر از عناوینی که معمولا برایشان انتخاب میشود، منافع کدامین جناح های بورژوازی ایران را نمایندگی میکنند؟ چرا از احمدی نژاد به عنوان فتنه بعدی نام برده میشود

مظفر محمدی: در تبلیغات سطحی و ضدرژیمی صرف میشود هر چیز را گفت. مثل باند، مافیا، آخوندو غیره... در جواب سوال قبلی گفتم که انتخابات بورژوازی در جمهوری اسلامی هم مانند همه جای دنیا برای سرگرم کردن کسی نیست. یکنویس آرایش است. بنا بر ایندعوای چند باند مافیایی هم نیست. جدال و دعوای بخشهای مختلف بورژوازی هرکدام برای فرستادن نماینده خود به راس قدرت است.

در هیچ کجای دنیا اینجور نیست که بورژوازی از انجا که یک طبقه است بنا بر این همه یکدست و یک حرف و همه چیز را بطور مساوی بین خود تقسیم کرده اند. شرکت کاکولا میخواهد سر به تن شرکت پیسی کولا نباشد. "اپل" اگر می توانست "سامسونگ" را ورشکست کند، تولیدش از ۴۰ میلیون به دوبرابر می رسید و سود سالانه اش از ۱۳ میلیون دلار به ۲۶ میلیون دلار می رسید... یا شرکتهای هواپیمایی و کشتی رانی و صنایع نظامی و دیگر صنایع تولیدی کلان و متوسط و کوچک یا مسکن سازی و غیره... بطور مساوی دست بورژوازی نیست.

بورژوازی جهانی و در یک کشور، در یک چیز بطورقطع شریک و متحد و یکدل و کاملا هم منفعت هستند و آن استئمار و سرکوب طبقه کارگر است. حتی در این زمینه هم گوی سبقت را از همدیگر می ربایند. هرکدام که با کم ترین دستمزد به کارگر بیشترین سود را حاصل کنند، باهوش تر، زرنگ تر و قهرمان اند. اکنون بورژوازی چین و هند و بنگلادش و... این نقش را دارند. بورژوازی غرب و امریکا با مشاهده این موفقیت هم طبقه ایهایشان در ان گوشه های دنیا آب از لب و لوجه شان اویزان است و سرمایه ها و ماشین های تولیدشان را به آن کشورها منتقل می کنند.

میخواهم بگویم رقابت در عرصه سیاست و قدرت، هیچ مغایرتی با منافع طبقاتی سرمایه داران ندارد. رقابت هم در عرصه اقتصاد و هم سیاست ذاتی نظام سرمایه داری است. اما برای طبقه کارگر در این رقابت آبی گرم نمی شود. بورژواها صندلی هایشان را در ریاست جمهوری و در پارلمان ها بهمیدیگر می دهند ولی درب جامعه بر همان پاشنه می چرخد که قبلا بود و شاید بدتر از قبل. و بهبود و یا رفاهی در کار نیست.

حتما دولتی که به نام دمکرات سر کار می آید از دولت فاشیست بهتر است یا بدتر نیست. دولت فرانسوا اولاند حتما بدتر از سارکوزی نیست. حتی اگر دولت اولاند سن بازنشستگی را بالا نبرد، اما از نظر طبقه کارگر و مردم زحمتکش فرانسه چیزی عوض نشده است. جناحی از بورژوازی کم تر هار سر کار آمده همچنانکه خیلی ها از سر کار آمدن خاتمی خوشحال شدند و متوهم بودند که در دوره خاتمی زندگیشان بهتر می شود یا احترامشان بالاتر می رود. اما دیدیم این اتفاق نیفتاد. مساله این نیست که خاتمی میخواست و دیگران نمی گذاشتند. اگر اینطور بود خاتمی وسط کار می آمد و می گفت، مردم من می خواهم مردم آزاد باشند و مرفه باشند و خوشبخت و قابل احترام اما خامنه ای یا سپاه پاسداران یا حوزه های آخوندها و غیره نمی گذارند، بنا بر این من استعفا میدهم و شما فکری بحال خودتان بکنید یا به خیابان بیایید ... اینطور نیست. خاتمی هم به همان اندازه دلسوز جمهوری اسلامی سرمایه داران است که خامنه ای و جنتی و سرداران سپاه. بهمان اندازه از نارضایتی پایین علیه جمهوری اسلامی وحشت دارد که آنها... حفظ نظام رمز مشترک همه جناح های جمهوری اسلامی است. حفظ نظام قبل از هر چیز یعنی حفظ مناسبات سرمایه دارانه. یعنی حفظ و تقدس مالکیت خصوصی، یعنی مقبولیت تقسیم جامعه به کارگر و سرمایه دار، به مستضعف و مستضعف پناه گویا آقایان آمده اند به مردم بیشتر صدقه و... بدهند. حفظ نظام بر خلاف تصورات عقیم و عقبمانده خیلی ها تنها حفظ اسلام نیست. چندین قرن است اسلام بطرق مختلف حفظ شده است. شاه بیشتر و بهتر از خامنه ای و جنتی حافظ اسلام بود.

بهتر از آنها از مقبره امام رضا حفاظت می کرد و از ان پول در می آورد... حفظ نظام یعنی حفظ سیستم سرمایه دارانه و استئمار طبقه کارگر و حفظ بردگی مزدی...

اما در جواب بخش دوم سولاتان، من هم مثل شما، فکر می کنم قبل از اینکه به عناوین جناحیندیهای درون بیرون جمهوری اسلامی بپردازیم بهتر است ببینیم اقتصاد ایران و به تبع آن بخشهای گوناگون بورژوازی، چگونه آرایش و سازمان یافته است؟ اگر چه بحث انتخابات است و نمیتوان وارد تجزیه و تحلیل اوضاع اقتصادی ایران شد، اما حد اقل و در همین سطح اشاره به این روند لازم است.

در دو دهه اول جمهوری اسلامی اساسا اقتصاد دولتی بود. به این معنی که منابع انرژی بطور کلی و صنایع سنگین و ماشین سازی ها و پتروشیمی و حمل و نقل و ساخت و ساز یا باصطلاح عمران و آبادانی در شهر و روستاها و صنایع نظامی و غیره در دست دولت متمرکز و قبضه شده بود. در نتیجه، بنگاه های اقتصادی عظیم وابسته به نهادهای دولتی تاسیس شدند. بنیادمستضعفان و صدها و هزاران شرکت از ان جمله اند..

با روی آوری جمهوری اسلامی به خصوصی سازی ها بجز منابع انرژی و صنایع نظامی و ازاین قبیل، صنایع و منابع و عرصه های دیگر اقتصادی به بخش خصوصی واگذار شد. در بیشتر این موارد خود وابستگی به دولت بعنوان سرمایه دار خصوصی وارد این بازار شدند و کارخانجات و موسسات اقتصادی بزرگ را که در واقع اکثرا

چوب حراج زده شده بودند را صاحب گردیدند... از اینجاست که رقابت جناح های گوناگون بورژوازی که گسترش و سودآوری سرمایه هایشان اساسا به نهادهای قدرت وابسته بود شروع شد. هر جناحی از بورژوازی که در سپاه و بسیج و مجالس خبرگان و شورای اسلامی و تشخیص مصلحت نظام و در دولت و قوه قضائیه و... بیشترین نماینده و سخنگو و واسطه و دلال داشت بیشترین سود را از آن خود می کرد...

این صفبندی و جناح بندی به تدریج در سطح جامعه جا و مکان خود را یافتند و در صفوف بورژوازی حاکم اصلاح طلبی، اصولگرایی، میانه روی و لیبرالیسم، نظامیگری، پوپولیسم و غیره بیرون داد.

این گرایشات درون بورژوازی اکنون و در انتخابات آتی، در سه جناح و جبهه اصلی در مقابل همدیگر قرار گرفته اند:

- اصلاح طلبی (بمعنی اصلاح رژیم در جهت منفعت بخش مغبون بورژوازی؛ نه اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بفع مردم)، گرایش بخشی از بورژوازی متوسط و اقلتاری میانه جامعه است که دستش از دستگاه های قدرت اقتصادی و سیاسی و نظامی کلان بریده و سرش بی کلاه مانده است. بازار از موسوی و جنبش سبز حمایت کرد. خرده بورژوازی که در غیاب طبقه کارگر قدرتمند و با فاصله زیادی از بورژوازی بزرگ و در قدرت خود را دید نیز، پشت جنبش سبز ایستاد... هنوز هم این جناح بندی صرفنظر از قدرت و ضعف جنبش سبز یا اصلاحات، بقوت خود باقی است. هنوز هم موسوی را ازاد کنند این نیروی اجتماعی و طبقاتی را پشت سر خود دارد. زمانی خمینی نماینده اصیل بازار معرفی می شد الان هم موسوی در ابعاد دیگری این نقش را دارد. خاتمی در این جناح چهره ای متفاوت است. او نماینده روشنفکران نق نقوی ناراضی است. هیچ خط سیاسی و اقتصادی روشنی ندارد. تنها مهری که بر پیشانی دارد همان سیدخندان و لیبرالی است که دل کسی را نمی رنجاند از جمله دل آغا رو دارد و چشمش هم به دهان رفسنجانی است. این شخصیت بی خاصیت بورژوازی مهره سوخته ای بیش نیست. رفسنجانی را هم جزو سران اصلاحات بحساب می آورند. اما رفسنجانی هنوز هم بورژوازی عاقل صحنه سیاست ایران نامیده می شود. او بورژوازی شیدایی است که حفظ ثروت عظیم باد آورده اش از طرفی و حفظ صندلی قدرت را هر دو درمناشات با راس قدرت یعنی خامنه ای ممکن می داند. هنوز هم ولش کنی، بهتر از همه اصولگراها جمهوری اسلامی را پاس می دارد. اینکه از بحرانهای نجاتش می دهد بحث دیگری است و پیشبینی نمیتوان کرد. ایا خامنه ای اگر کفگیرش به ته دیگ بخورد که به نظر می رسد الان در چنین شرایطی است، نجات کشور را به

انتخابات. جدال جناح های سرمایه و

طبقه کارگر

خالد حاج محمدی

Khaled.hajim@gmail.com



نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری ایران بار دیگر جناحهای مختلف سرمایه در قدرت و در اپوزیسیون را، برای شرکت در تقسیم قدرت اقتصادی و سیاسی، به میدان کشانده است. این مهم جدال جناحهای مختلف سرمایه برای قبولاندن افق و راه حلهای خود به جامعه را تحرکی جدی بخشیده است. در این میدان علاوه بر بخشهای سرمایه در ایران و نمایندگان مختلف آنها در حاکمیت، صف راست و چپ اپوزیسیون نیز به تحرک در آمده است، و همزمان دامنه آن به صفوف بورژوازی جهانی و دولت‌های بزرگ سرمایه داری نیز کشیده شده است. موضوع انتخابات و تعیین سهم هر یک از بخشهای سرمایه در قدرت و حاکمیت، و سهم هر کدام از جناحهای جمهوری اسلامی در قدرت سیاسی، بسیاری از مسائل مورد اختلاف قدیم و جدید را زنده کرده است. اینکه اوضاع سیاسی ایران به کدام سو می‌رود و جدال بر سر چه است، رابطه غرب و جمهوری اسلامی به کجا میرسد و سرنوشت تهدیدهای نظامی و تحریم و اتمی و... چه میشود، اینکه راه حل بحران مزمن و تاریخی جمهوری اسلامی و افق و آینده آن چه میشود، و همزمان اینکه رابطه جمهوری اسلامی با مردم و بیش از همه با طبقه کارگر، با جدال و مبارزه هر روزه این طبقه علیه سرمایه به کجا میرسد، و سرانجام اینکه در این اوضاع کمونیستها و طبقه کارگر باید کجا بایستند و چه نقشی میتوانند بازی کنند، همگی سوالاتی است که اشخاص و جریانات سیاسی بر اساس منافع جنبشی و طبقاتی خود به آن جواب میدهد. این نوشته تلاشی در جواب به اینگونه سوالات و سرانجام جایگاه و نقش کمونیستهای طبقه کارگر در این جدال و در این فضا است.

انتخابات و جدال جناحهای سرمایه

تبلیغات انتخاباتی از مدتی پیش شروع شده است و فضای سیاسی ایران را کاملا تسخیر کرده است. جناحهای مختلف جمهوری اسلامی علنا و رسماً در مقابل هم صف آرایی کرده اند و هر کدام در تلاشند

→
قوم پرستهای کرد و ترک و عرب و یا سلفی ها نیروی نجاتبخش جامعه ایران باشند، باید این اتفاق در لیبی و سوریه و عراق می افتاد... در سناریوی دوم هم مردم شورش می کنند و در نتیجه جمهوری اسلامی سرنگون می شود. مردم زحمتکش و گرسنه حق دارند هر وقت خواستند شورش کنند. اما رهبران کارگران و مردم اگر شورش را سازمان ندهند، اگر رهبری اش را تامین نکنند، اگر نیروی آماده برای مقابله با حمله نظامیان را از پیش سازمان ندهند، آنچه که ما گارد آزادی می نامیم، باید منتظر یک فاجعه انسانی عظیم باشیم. اتفاق مصر در ایران نمی افتد. سپاه پاسداران مثل ارتش مصر میانجی نمی شود. حتی اگر شورشهای پی در پی جمهوری اسلامی را سرنگون کند، جناحهای مسلح نظامی و سپاه پاسداران و حزب الله به راحتی صحنه را ترک نخواهند کرد. در چنین اوضاعی باز نیروهای سناریوی سپاه چون مجاهدین و فدائیه های قومی و اسلاميون سلفی و غیره هم به صحنه خواهند پیوست. در هر دو حالت احتمالی، اگر هم نیروهای سناریوی سپاه، توسط کارگران و کمونیست ها و مردم مسلح و احزاب و جریانات آزادیخواه، سکولار، غیرمذهبی و غیرقومی جارو نشوند، شاهد سناریوی عراق و لیبی و سوریه خواهیم بود. آیا این نیرو هم اکنون در میان مردم سازمان یافته است؟ اگر از شورش کور بهره‌رزمی و شورش را خود مردم و رهبران سازمان بدهند باید از پیش در فکر همه اینها باشند. صرفنظر از احتمالات و پیش بینی ها، شرایط تا کنونی نشان می دهد که جمهوری اسلامی در دل همه بحران های اقتصادی و سیاسی و حکومتی که با آن روبرو است، با همه توان تلاش می کند انتخابات را برگزار کند. تا

در تلاش است، در جواب خود به این مسائل توده وسیعتری از مردم را حول سیاست و راه حل خود بسیج کند و نیرو جمع کند.

اولین سوال این است که جدال بر سر چیست؟ دعوی جناحهای سرمایه در ایران و سوالاتی که بورژوازی ایران در مقابل خود دارد، از بدو به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی روی میز آنها بوده است. مهمترین و تاریخی ترین معضل سرمایه در ایران، تسهیل رشد سرمایه و برداشتن موانع آن و تامین سود هرچه بیشتر بر کرده طبقه کارگر است. و این مهم در تناقض با روبنای سیاسی، اختناق فرهنگی و حکومت مذهبی است. جمهوری اسلامی از بدو تولد تا کنون همیشه با این مشکل و راه حلهای مختلف بخشهای سرمایه برای حل آن روبرو بوده است. دوره رفسنجانی و طرحهای سازندگی او، دوره خاتمی و گفتگوی تمدنها، دوره احمدی نژاد و لغو سوبسیدها و خصوصی سازیهای وسیع، عروج جنبش سبز و جدالهای آن حول انتخابات و "تقلب"، همگی مهر تلاش بخشهای سرمایه جهت رشد سرمایه داری و رفع موانع پیشرفت آنرا بر خود داشته است. مسئله به سادگی این است که جمهوری اسلامی از روز اول تا کنون با تناقضاتی روبرو بوده است. از طرفی نیازهای سرمایه در جامعه بزرگ و صنعتی ایران و لزوم رشد آن و تامین امنیت کارکرد سرمایه و از طرفی دیگر تناقض آن با روبنای سیاسی و فرهنگی حاکمیت مذهبی و قوانین آن و نقش ولی فقیه و قدرت مطلقه آن، از مشکلات نهادینه جمهوری اسلامی است.

سران جمهوری اسلامی با همه جناحهای مانده و رانده از قدرت، در دنیای واقعی نمایندگان بخشهای مختلف سرمایه هستند. در این سه دهه نیازهای واقعی و زمینی سرمایه رهبران جمهوری اسلامی را متقاعد کرده است که قدم به قدم گوشه و زوایای دست و پاگیر حکومت مذهبی را بزنند و از دخالت دستگاه مذهبی به نفع سود سرمایه بکاهند. مقایسه وضع کنونی ایران با دو دهه گذشته و حتی با ده سال قبل، بیان این حقایق و تحولات جدی در دامنه و میزان رشد سرمایه است. با همه اینها، بلوغ بورژوازی ایران و نمایندگان آن و درسهایی که از قیام ۵۷ تا کنون کسب کرده اند، همگی را در دفاع از نفس سرمایه و حفظ منافع روشن بورژوازی در مقابل طبقه کارگر، در یک صف متحد کرده است. کل جناحها و دسته بندیهای سرمایه در ایران و بخش اعظم اپوزیسیون بورژوایی ایران و حتی دول امپریالیستی، هیچکدام از این غافل نیستند، که باید به صورتی عمل کنند که نفس حاکمیت سرمایه در این پروسه لطمه نخورد و علاوه بر این موانع راه رشد آن برداشته شود. همه به این آگاهند که در این پروسه و در دل دعوی میان خود، میدان و فرجه ای برای دخالت طبقه کارگر ایجاد نشود. کل دعوا بر سر استثمار بیشتر طبقه کارگر به نفع سرمایه و افزایش سود بیشتر بر کرده این طبقه و سهم هر جناح از این سود است. کل جناحهای سرمایه در ایران در حفظ سرمایه و کنار زدن موانع آن و تامین نیازهای سرمایه داری با هم توافق دارند. اما هر کدام راه حل و جواب خود را به این نیاز سرمایه دارند و هر کدام منافع این یا آن جناح بورژوازی ایران را مد نظر دارند. در حقیقت اختلاف بر سر جوابها و راه حلهایی است که به نیاز سرمایه و امنیت و بالا بردن سود آن، میدهند. در دنیای واقعی چه طرحهای رفسنجانی و برنامه سازندگی او، چه جنبش اصلاحات در کل دوران گذشته، چه سران سبز و چه احمدی نژاد و تلاشهای دوره اخیرش، با هر تفاوت و اختلاف و خرده حسابهایی که با هم دارند، در جهت کاستن از دامنه اقتدار دستگاه مذهبی و شخص خامنه ای در حکومت است. بحث دولت قانون و قانونیت و ایرانیت این دوره احمدی نژاد که به نسبت خاتمی و سران سبز و رفسنجانی با جسارت بیشتری طرح شده، چیزی جز این حقیقت و چیزی جز امیال دیرینه بورژوازی ایران نیست. از نقش و دخالت ولی فقیه در ساز و کار دولت و مملکت باید کاست. هیچ کدام از آنها بر وجود ولایت فقیه و نیاز سرمایه به چنین عنصری در جمهوری اسلامی، مشکلی ندارند، مشروط بر گرفتن اقتدار امروز او. اکنون با نزدیک شدن انتخابات و با فشارهای غرب به بهانه هسته ای و تحریمهای وسیع اقتصادی اعمال شده و عوارضی

آن برای سرمایه در ایران دارد، اختلافات بر سر آینده ایران و راه حل جناحهای سرمایه، ابعاد دیگری بخود گرفته است.

غرب و جمهوری اسلامی

فشارهای غرب بر جمهوری اسلامی تحت عنوان خطر ایران هسته ای، حقوق بشر و...، نه ربطی به ایران هسته ای دارد و نه اعتراضی است به بیحقوقی مردم ایران. طرح این شعارها در دوره های مختلف از جانب دولتهای غربی، قالب مردم پسند مورد انتخاب غرب برای بیان اهداف خود و دنبال کردن منافع غرب است. غرب و در راس آن دولت آمریکا، تحت چنین بهانه هایی در واقع مشغول حل و فصل مسائل و مشکلات پایه‌ای تر خود در کل خاورمیانه است.

فروپاشی شوروی و خاتمه دنیای دو قطبی، در حقیقت شروع پایان ابر قدرتی آمریکا نیز بود. قرار بود با شکست بلوک شرق، جهان صاحب یک ژاندارم و آنهم قدرت غرب پیروز و در راس آن آمریکا باشد. این آرزو تولد نیافته بدلیل عدم نیاز به ژاندارمی آمریکا در جهان یک قطبی برای خود غرب، و بدنیال با عروج قطبهای بزرگ اقتصادی در سطح جهان، سیر نزولی خود را طی کرد. و امروز بیش از هر زمانی قدر قدرتی آمریکا و نقش ژاندارمی او حتی برای سران و رهبران خوشبین این کشور زیر سوال رفته است. شکست آمریکا در عراق و مشکلات متعاقب آن، پایان آن دوره بود. و از آن پس دوره ای دیگر از کشمکش میان دول اصلی امپریالیستی برای تقسیم مجدد جهان روی میز همه دولتها و از جمله دول غربی قرار گرفته است. در این میان آمریکا برای حفظ اقتدار خود آشکارا متکی به قدرت نظامی خود و دخالتهای میلیتاریستی در سایر کشورها است.

خاورمیانه تاریخی یکی از کانونهای اصلی جدال میان شرق و غرب بوده است که امروز نیز ما بشکل بارزی شاهد تلاش دولتهای امپریالیستی برای شکل دادن به دامنه نفوذ و قدرت خود در این منطقه هستیم. دولتهای امپریالیستی غربی برای بهبود موقعیت خود در خاورمیانه از هیچ جنایتی کوتاهی نکرده اند. نگاهی به اتفاقات لیبی و سوریه و تبدیل این دو کشور به میدان جنگ و جنایت انواع دسته جات مسلح، تحمیل یک سناریوی تمام عیار فاشیستی به مردم سوریه تحت نام دفاع از مردم و "حقوق بشر"، تنها گوشه ای از نقش مخرب و میلیتاریستی غرب است. امروز دخالت به شکل سوریه برای تامین منافع آتی غرب در خاورمیانه و به قیمت تحمیل جنگ داخلی، تباهی جامعه، بی خانمانی، گرسنگی و کشتار مردم، بخشی از سیاست رسمی دولتهای امپریالیستی و مشخصاً آمریکا است.

ماجرای خطر ایران اتمی و عدم رعایت "حقوق بشر" از جانب دول غربی و... که در متن کشمکشهای دیگری در منطقه پیش کشیده شده اند، در دنیای واقعی ربطی به مخاطرات ایران برای دول غربی و پامال شدن حقوق مردم ایران ندارد. کما اینکه در دوره های دیگر، هزار بار بیش از امروز، زندان و کشتار مردم ایران و مخالفین جمهوری اسلامی در جریان بود و دول غربی هم مشکلی با آن نداشتند. دهها هزار نفر از مخالفان جمهوری اسلامی، از کمونیستها و چپها و انقلابیون قتل عام شدند و رسانه های "باشرف" غربی و دولتهای امپریالیستی لب به اعتراض نگشودند! و حتی اخبار این جنایات را نیز منتشر نکردند. به این دلیل ساده که آنزمان منافع غرب چنین ایجاب میکرد. داعیه حقوق بشری دول غربی، پوچ تر از آن است که کسی امروز آن را جدی بگیرد.

امروز در دنیای واقعی گزینه نظامی در دستور غرب نیست و علیرغم شدت تخصصات غرب با ایران و تهدیدات گاه و بیگاه اسرائیل و عناصری از مقامات آمریکایی، حداقل در این دوره حمله به ایران در دستور غرب نیست. غرب بعد از شکست در عراق و با موقعیت کنونی و مشکلاتی که دارد، در حقیقت توان جنگی در ایران را ندارد و فعلاً به راه مذاکره و همزمان به تحریم های وسیع علیه ایران روی آورده است. همچنانکه شاهدیم، دامنه تحریمهای اقتصادی هر روز افزایش می یابد و تا کنون نتیجه آن تباهی و گرانی و محرومیت برای مردم ایران بوده است. تحریم اقتصادی در دنیای واقعی ابزار جنگی جنایتکارانه علیه زندگی مردم

آنجا که به طبقه کارگر و مردم زحمتکش بر میگردد، نباید در این انتخابات شرکت کرد. نباید دنبال هیچ جناحی از بورژوازی لیبرال، اصلاح طلب، اصولگرا و غیر اصولگرا و یا جناح احمدی نژاد رفت، نباید سرباز هیچ جنبش بورژوایی شد. جمهوری اسلامی قابل اصلاح نیست. اما رفرم و بهبود شرایط زندگی و معیشت کارگران و زحمتکشان امری ممکن و فوری است. از فرصت و فضای انتخابات و جدال درون جمهوری اسلامی و اپوزیسیون آن، میتوان برای پس زدن بورژوازی و دولتش در تعرض به سطح معیشت خود سدی بست. میتوان برای افزایش دستمزدها که فصلش فرا رسیده مبارزه ای توده ای کارگری را سازمان داد. میتوان تحریکات اجتماعی توده ای برای تامین معیشت خانواده های گرسنه را سازمان داد. میتوان فضای انتخابات را به فضای تحریکات اجتماعی آگاهانه و سازمانیافته تبدیل کرد. میتوان بازار تبلیغات مسموم بورژواها برای تجدید ارایش و تجدید قوا را با این تحریکات کساد کرد. ایندوره دوره تدارک، سازمان دادن و اتحاد و تشکل و تحریکهای کارگری واجتماعی است. اگر اپوزیسیون چپ و راست دارند شوراهای ملی و انتلاف ها و تدارک ورود به جنگ داخلی ایران را می بینند، طبقه کارگر میتواند برای تغییر جبهه جنگ بورژواها و نیروهای سناریوی سپاه به جبهه مبارزه ی سازمانیافته، اعتصابات کارگری و اعتراضات توده ای رهبری شده آماده شود. این وظیفه ای حیاتی و سرنوشت ساز در مقابل فعالین و رهبران کارگران و اقشار گوناگون مردم زحمتکش و انسانهای آزادیخواه و برابری طلب و سکولار جامعه در مقابل شرایط پیچیده و مخاطره آمیز کنونی ایران و از جمله مساله انتخابات جمهوری اسلامی است.

است و فشار آن بیش از هر کس بر طبقه کارگر ایران است. تأثیرات تحریم علاوه بر گرانی و محرومیت و بیکاری وسیع حتی در مراکز مهم صنعتی و تولیدی، ابزاری برا در دست بورژوازی ایران برای توجیه هر نوع بی حقوقی طبقه کارگر و ا فشار محروم است. غرب و کل صف طرفدارش امیدوارند که فشار تحریمها از طرفی سرمایه در ایران را تحت فشار قرار دهد تا جمهوری اسلامی را مجبور کند به راه حل و شرایط غرب گردن نهد، و علاوه بر این مردم ایران و در راس آن طبقه کارگر و بخش محروم جامعه چنان در مضیقهِه و محرومیت قرار گیرند، که به خیابان بریزند و امکائی برای امتیاز گیری دول غربی از جمهوری اسلامی ایجاد کنند. تحریم اقتصادی ایران علاوه بر اینکه ضد بشری است، مبارزه طبقه کارگر و اتحاد و خوشبینی در صفوف این طبقه را بشدت ضعیف کرده است. تحریم اقتصادی و فضای جنگی، طبقه کارگر را در مقابل بورژوازی در موقعیت بسیار نامساعدی قرار داده است.

علاوه بر اینها دولتهای امپریالیستی و مشخصا دولت آمریکا در این دوره تلاش کرده است، نیروهای اپوزیسیون را به عنوان اهرم فشار و در خدمت سیاست خود بکار گیرد. تلاشهای دهه گذشته و خصوصا چند سال اخیر دولتهای غربی، جمع کردن اپوزیسیون راست و سازمان دادن انواع جریانات قومی و مذهبی و اختصاص پول و امکانات به آنها به همین منظور صورت میگیرد. ماجرای مجاهد و خارج کردن آن از لیست نیروهای سیاه و تروریست آمریکا و بخدمت گرفتن آنها و اختصاص پول و امکانات به مجاهدین به عنوان نیروی آماده برای هر سناریوی سیاه و هر دخالتی در ایران، بخشی از همین سیاست است.

غرب و مشخصا دولت آمریکا در تلاش است که از این دوره و در دل جدال انتخاباتی جناحهای سرمایه، به عنوان فرصتی مناسب برای وادار کردن جمهوری اسلامی به قبول شرایط خود استفاده کند. غرب متقاعد شده است که اپوزیسیون طرفدارش هنوز آن قدرتی نیست که بتواند با اتکا به آن تحولاتی جدی به نفع خود ایجاد کند یا مثلا با اتکا به آن جمهوری اسلامی را کنار بزند و حکومتی متمایل به خود را سر کار آورد. به همین دلیل دول غربی از کل این اهرمها در خدمت ایجاد تعدیلی در جمهوری اسلامی، و روی کار آمدن جناحی متمایل به غرب از خود حاکمیت، استفاده میکنند. اینکه جمهوری اسلامی در این دوره یا در آینده و بعد از انتخابات با آمریکا به توافق میرسد یا نه، قابل پیش بینی نیست. اما کل جناحهای جمهوری اسلامی ظاهرا بر سر مذاکره مستقیم با غرب توافق دارند. اما زمان و چگونگی این مذاکره و چهارچوب آن، میزان امتیازاتی که طرفین در این مذاکره دنبال آن هستند، یا میزان عقب نشینی که جمهوری اسلامی باید در مذاکره قبول کند و عواقب آن برای ایران، طبعاً مورد توافق دو طرف نیست. امروز نفس مذاکره مستقیم با آمریکا، و خاتمه دادن به جدال کنونی و تحریمهای اعمال شده، به عنوان ابزاری در انتخابات نیز در دست گرفته شده است.

اپوزیسیون راست و "انتخابات آزاد"

اپوزیسیون راست ایران، از جمهوری خواه و سلطنت طلب، از بخشی از جنبش سبز تا ناسیونالیستهای کرد و گروههای قومی، و حتی بخش اعظم چپ ایران، در این دوره به دخالت غرب امید بسته بودند. طیفهای مختلف این اپوزیسیون، علیرغم اینکه بخشی از آنها مخالف حمله نظامی بودند، اما عمدتا در کمپ آمریکا ایستادند. کنفرانسهای مختلف از استکهلم تا واشنگتن، پراگ و …، دولت سازیهها در تبعید و وحدت و آشتی های آنها، همگی در چهارچوب سیاست غرب و حداقل به امید کمک غرب متکی بود. جنب و جوش این اپوزیسیون و امیدواری آنها و انرژیی که گرفته بودند، همگی تابعی از رشد تخصصات غرب با جمهوری اسلامی و تهدیدات دخالت آنها در ایران بود. بخشی از این اپوزیسیون با شعار "بعد از اسد نوبت ایران است"، عملاً و رسماً خواهان دخالت غرب در ایران به شکل سوریه و لیبی بود. در این دوره بخش زیادی از اپوزیسیون راست و چپ ایران مشکلی با تحریم اقتصادی ایران نداشت و راه نشان میداد که "تحریمها باید هدفمند باشند!!" با پایان تهدیدات

نظامی غرب و مشخصا آمریکا و اسرائیل، و طرح مذاکره مستقیم با ایران و راه حل دیپلماسی، افق این اپوزیسیون نیز تار شد، و همه از تب و تاب افتادند. مقایسه دوره ای که بحث حمله نظامی به ایران و تهدیدات اسرائیل داغ بود، و اپوزیسیون راست و چپ مشغول آلترناتیو سازی و کنفرانس و وحدت کردندها بود، با دوره کمرنگ شدن گزینه نظامی ، شاهد به کوما رفتن اپوزیسیون در دوره اخیر میشوید. امثال رضا پهلوی برای مدتی ناپیدا بودند و امروز با داغ شدن بازار انتخابات در کنار دول غربی دوباره فعال شده است.

این اپوزیسیون در این اواخر و با تغییر سیاست غرب، بار دیگر، به تحولی در خود جمهوری اسلامی و جناح بندیهای آن، دل بست. بخش اعظم این اپوزیسیون که در دوره قبل در جنبش سبز جمع شده بودند، امروز شعار "انتخابات آزاد" را بلند کرده اند. در بیانیه ها و بحثهای جریانات مختلف در این صف، از رضا پهلوی، تا گنجی و عناصر مختلف جنبش سبز، از اکثریت تا جمهوری خواه و لائیک، با هر اختلافی که با هم دارند، خواهان "انتخابات آزاد" در جمهوری اسلامی هستند. اینکه در سی سال گذشته هیچ زمانی انتخابات آزاد حتی به معنای بورژوایی آن در ایران صورت نگرفته است، و توقع هر نوع انتخابات آزاد حتی به مفهوم بورژوایی و رایج آن در ایران پوچ است، فعلاً مد نظر من نیست. اما پرچم "انتخابات آزاد" این صف، شکایت از حذف جناح خود و رهبران و نمایندگان خود، در انتخابات است. اعتراض این صف به اختناق سیاسی، به دیکتاتوری و عدم آزادیهای وسیع سیاسی، به ممنوعیت اعتصاب و تشکل و فعالیت احزاب چپ و کمونیستی در این جامعه، نیست. آنها حق انتخاب و آزادی را برای جناحهای حذف شده و رانده شده از قدرت دولتی بورژوازی را میخواهند، و برای آن سینه چاک میکنند. به اینکه آنها را شرکت نمیدهند، معترضند! از سهم ناچیز خود در قدرت سیاسی و همچنین سود حاصل از استثمار طبقه کارگر، ناراضی هستند. شعار "انتخابات آزاد" و خواست آن در جمهوری اسلامی توسط این صف، خواست سهمیم شدن این بخش از بورژوازی در قدرت و سهم خواهی آنها است که به نام منافع مردم ایران بیان میشود.

این اپوزیسیون و یا بخش زیادی از آنها امروز زیر چتر "شورای ملی ایرانیان" جمع شده اند و میخواهند با چنین چتری اپوزیسیون راست را دور هم جمع کرده و اتحادی در صفوف آن ایجاد کنند. رضا پهلوی در بحثهای مختلف خود و به عنوان شخص شاخص این صف، بر این تاکید میکند که تحریمها به تنهایی کار نمیکد، باید در کنار آن غرب به چنین جمعی کمک کند تا فشار بیشتری به جمهوری اسلامی آورد. معلوم است مخالفت های تا کنونی رضا پهلوی با تحریمها، پوچ بوده است. و امروز رسماً میگوید تحریم اگر در خدمت کمک به خودشان باشد و همراه تحریم، "شورای ملی" اپوزیسیون راست تقویت شود، مردم بدلیل هدف مثبت تحریم علیرغم فشار های آن به مشکلی بر نخواهند خورد. به هر حال ظاهرا بار دیگر رضا پهلوی بعد از دوره ای سکوت به صحنه بازگشته و دید و بازدیدهای او از دولتهای غربی جهت جلب توجه آنها به "شورای ملی شان" شروع شده است. در حقیقت تا جایی که به مخالفت و موافقت اپوزیسیون راست با تحریم برگردد، بر اساس منافع روز موضع میگیرند و همچنانکه رضا پهلوی به وضوح اعلام کرده است، "اصولی" بودن و "مثبت" بودن تحریم بستگی به هدفی دارد که غرب دنبال میکند. شتر سواری دولا دولای رضا پهلوی در مورد تحریم، مختص اپوزیسیون راست نیست. در همین دوران از جناح چپ جنبش سبز نیز شاهد مواضع مختلف در مورد تحریم بوده ایم. برای نمونه حزب کمونیست کارگری نیز انواع شرایط برای اعمال تحریم هدفمند میگذاشت و امروز بدون پرداختن و اشاره به موضع دیروز خود، علیه تحریمهای وسیع مینویسد که اینجا جای پرداختن به آن نیست. آنچه مسلم است کل اپوزیسیون راست، همراه جمهوری اسلامی با همه شاخه های آن، به عنوان بخش ناراضی بورژوازی ایران، در دفاع از حاکمیت سرمایه و استثمار بی وقفه طبقه کارگر، در یک صف ایستاده اند. اینها با هر اختلاف و جنگ و جدالی که با هم دارند، در دشمنی با طبقه کارگر و دشمنی با عدالت و برابری و رفاه و آسایش همگانی، از هم سبقت میگیرند.

کمونیست ۱۷۲

اپوزیسیون چپ و امیدهای آن

احزاب، گروهها و جریانات سیاسی در بخش اعظم اپوزیسیون چپ ایران، دقیقاً چون اپوزیسیون راست، سردرگم اند. علاوه بر اینکه این نیروها تأثیر زیادی در فضای سیاست ایران ندارند، کل امید خود را به تحولاتی احتمالی و بدون نقشه و کار جدی، به تحولات و اتفاقات خودبخودی، در جامعه، بسته اند. تا شاید در فردای آن، آنها نیز گوشه ای و جایی برای خود داشته باشند. این چپ اگر در دوره گذشته، امید خود را به کشتی جنبش سبز بسته بود، امروز امیدوار است که در دل بحرانهای متعدد و هر روزه ای که پیش بینی میکند، جمهوری اسلامی ساقط شود، تا خود بر شانه توده های مردم در خیابانها، به جامعه ایران قدم رنجه کند. بخش عمده این چپ تصویری که از انقلاب و سرنگونی دارد، از تجربه خود در انقلاب ۵۷ ایران نشأت میگیرد.

بخش زیادی از این جریانات رسماً مخالف دخالت نظامی و حتی تحریم اقتصادی هستند. علیرغم این همراه با تب و تاب و افزایش تخصصات و تنشهای غرب علیه جمهوری اسلامی، میزان الحراره سرنگونی طلبی و انقلابیگری خورده بورژوایی این چپ، نیز صعود میکند. همراه با اتحادهای اپوزیسیون راست و دولت سازی و آلترناتیو درست کردنها ی آنها، این چپ هم قطب چپ و "سوسیالیستی" آنرا در همان میدان و با همان میزان الحراره تشکیل میدهد. هر روز وعده های تازه ای برای سرنگونی میدهد و با هر تحول کوچک و بزرگی، در انتظار اعتراضات توده های مردم می نشیند. دوره ای مردم را به جنبش سبز دعوت کرد و وعده انقلاب در روز عاشورا و نماز جمعه رفسنجانی و … میداد، و امروز هم منتظر است که در نتیجه جنگ جناحهای جمهوری اسلامی اوضاع به هم بخورد و جمهوری اسلامی سرنگون شود. یا در اثر گرانی و محرومیت و تحریمیایی که شده است، کاسه صبر "توده های مردم" لبریز شود و با یک شورش کار جمهوری اسلامی تمام شود. این نهایت استراتژیی این چپ و صف رنگارنگ آن است. در حقیقت و در صمیمانه ترین حالت این چپ نه نقشی جدی دارد و نه نقشه ای جدی بلکه دنبال حوادث امروز و فردا است.

نهایت نقد این چپ به سرمایه، نقد به اسلامیت رژیم است، و به همین دلیل کل برنامه و نقشه و امید خود را به رفتن "رژیم اسلامی" بسته است. همین حقیقت باعث شده در خیلی از میدانها فاصله این چپ از بقیه جریانات و از اپوزیسیون بورژوایی به سختی قابل تشخیص باشد. افقی که برای خود ترسیم میکند و نقدی که به جامعه، به کارکرد سرمایه، به مناسبات سرمایه داری دارد، از چهارچوب جناح ناراضی چپ بورژوازی فراتر نمیرود. و به همین دلیل این اپوزیسیون با کارگر، با انقلاب کارگری، و با کمونیسم کارگری بیگانه است. همین حقیقت است که باعث میشود هر شلوغی و هر تحرکی به شرط اینکه علیه جمهوری اسلامی باشد، بدون توجه به آرمانها و افق و پرچم آن تحرک، مایه انرژی گرفتن و بالا رفتن تب "انقلابی" اش میشود. در حقیقت و همچنانکه گفتم نقش این چپ و آکتیویسم آن، به انقلابیگری کمونیستی و کارگری نامربوط است و برخلاف تصویری که از خود بدست میدهد، عملاً دنباله رو اوضاع و به معنای واقعی پاسیو و سردرگم است.

کمونیستها، طبقه کارگر و اوضاع کنونی

اگر از فضای تبلیغاتی اپوزیسیون ایران و رسانه های غربی کمی فاصله بگیریم، جدالی جدی تر در جامعه جریان دارد که بر سیاست همه نیروهای اصلی چه حاکم و چه اپوزیسیون، چه محلی و چه منطقه ای تأثیر دارد، و آن جدال روزمره طبقه کارگر علیه سرمایه و برای بهبودی در زندگی است. کل برنامه ها و نقشه های سرمایه و نمایندگان مختلف آن، کل نقشه های دول امپریالیستی برای آینده ایران، و همه خوابهایی که میبینند، مهر موقعیت این طبقه و مبارزه آنرا بر خود دارد. خطر طبقه کارگر آگاه و متحد، طبقه ای که امروز در ایران یکی از لشگرهای بزرگ طبقه کارگر جهانی است، و قدرتی که بالقوه این طبقه دارد، بر بورژوازی پوشیده نیست. نقش طبقه کارگر و توان آن و خطراتی که میتواند ایجاد کند، بخشی از خودآگاهی بورژوازی ایران است و این حقیقت بخشی از بلوغ سیاسی بورژوازی ایران و

خودآگاهی صف آنها را تشکیل میدهد.

جمهوری اسلامی با همه مشکلاتی که دارد، با همه تناقضات و معضلاتی که امروز با آن گریبانگیر است، در غیاب دخالت آگاهانه طبقه کارگر و به خطر انداختن حاکمیت بورژوازی ایران، میتواند سالهای سال بر سر کار بماند. انتخابات در جمهوری اسلامی با هر درجه جدال و دعوا در میان دستجات مالی و سیاسی سرمایه در ایران، در غیاب حضور طبقه کارگر متحد و آگاه، میتواند قدرت را از جناحی به جناحی دیگر منتقل کند و یا با غرب به توافق برسد یا نرسد. اما حقیقت اینست که بهبود واقعی و جدی در زندگی نه تنها طبقه کارگر بلکه بخش اعظم مردم محروم متصور نیست. خاتمی یا رفسنجانی، موسوی یا زهرا رهنورد، احمدی نژاد یا لاریجانی، رضا پهلوی تا انواع ناسیونالیستهای کرد و ترک و مذهبی و لائیک و غیر لائیک، میتوانند جامعه ایران را به هر جهنمی سوق دهند و هر تغییر و تحولی را در آن ایجاد کنند. اما آنچه در همه این حالات باقی میماند و همه بر سر وجودش توافق کامل دارند، ادامه بردگی طبقه کارگر و تلاش برای کسب سود بیشتر سرمایه بر کرده این طبقه است.

در این دوره و با تحولاتی که دنیا از سر گذرانده است، سناریوی سیاه یکی از احتمالات جدی در پروسه دست بدست شدن قدرت در میان طیفهای مختلف بورژوازی ایران است. گزینه نظامی فعلاً نه در دستور غرب است و نه محتمل. اما هیچ تضمینی مبنی بر عدم وقوع جنگ داخلی و سناریوی سیاه و دخالت غرب در پروسه دست بدست شدن قدرت وجود ندارد. مجاهد و دهها گروه قومی و فاشیستی که توسط آمریکا سازمان داده میشوند و برایشان پول خرج میکنند، همراه با ظرفیت بالای انواع دسته بندیهای جمهوری اسلامی، انواع دسته جات مذهبی و فاشیستی و آدم کش در صفوف حکومتی که سه دهه است با جنایت و کشتار مخالفین و معترضین و کمونیستها زیسته است، در هر تحولی از بالا میتوانند کل مدنیت را نابود کنند. این ظرفیت را همه اینها از دولت اسرائیل و آمریکا، از مجاهد و باندهای قومی و مذهبی در اپوزیسیون، تا همه جناحهای جمهوری اسلامی دارند. ما در دنیایی زندگی میکنیم که روزانه در کنارمان این اتفاقات می افتد، عراق را دیدیم و امروز به یمن سیاست غرب، لیبی و سوریه را داریم.

اگر با دخالت غرب، و یا در دست بدست شدن قدرت میان جناحهای سرمایه، جامعه به جنگ داخلی و سناریوی سیاه کشیده شود، و چه در همین دوره و در دل جدالهای میان هیئت حاکمه، مردم ناراضی طغیان کنند و حتی حاکمیت جمهوری اسلامی را به زیر بکشند، میزان اتحاد و خودآگاهی بالا در صفوف طبقه کارگر است که میتواند مانع سناریوی سیاه شود، و یا در دل یک طغیان توده ای میتواند متضمن بهبودی در زندگی مردم شود.

اما نه ادامه حاکمیت سرمایه در ایران و نه دخالت ناتو و غرب و جنگ داخلی و سناریوی سیاه، هیچکدام سرنوشت محتوم ما نیست. مشروط بر اینکه کمونیستها و طبقه کارگر ایران بتوانند، بر مشکلات دامنگیر صفوف خود بدرجه ای فایق آیند. تاریخ تحولات دنیا تا کنون نشان داده است که هر زمان کارگر و کمونیست یک جامعه توانسته باشند به آلترناتیوی روشن و قابل اعتماد و نیرومند و مستقل شکل دهند، بورژوازی توانسته است احاد طبقه کارگر را حول آلتراناتیوهای خود جمع کند.

نه تنها این بلکه قویترین و بزرگترین ارتش های بورژوایی را از طبقه ما درست کند.

عراق را به یاد داریم که کارگر صنعتی آن کشور را در سایه جنگ و گرسنگی و فقر و جنایت، بر شانه های دولتهای "دمکرات" و "بشردوست" غربی و مستقیماً با نقشی که آنها ایفا کردند و با جهنمی که آنها ساختند، توسط گروهای تروریستی از اسلامی تا قومی و عشیره ای، اجیر کردند. و امروز مبرمترین مسئله شکل دادن به آلترناتیو سوسیالیستی طبقه کارگر و کمونیسم ایران در مقابل همه است. آلترناتیوی که با نقد پایه ای کل سیستم سرمایه با همه دسته بندیهای محلی و بین المللی آن، با همه جناحهای چپ و راست آن، بتواند طبقه کارگر را برای انقلاب خود آماده کند و امکائی برای انتخاب راه حل خود و آلترناتیو کارگری را رو به جامعه بلند کند.

بالا بردن خودآگاهی طبقه کارگر به نسبت حقایق

انتخابات و اوضاع سیاسی ایران نگاه بورژوائی یا کارگری؟

کوروش مدرسی

متن پیاده شده مصاحبه مصطفی اسد پور با کوروش مدرسی



زندگی خود ادامه می دهد و کسب سود میکند. تازه اگر شاخصی برای به ته رسیدن آن باشد شاخص درآمد و سود بردن سرمایه در ایران است. همه شاخص های اقتصادی نشان می دهد که سرمایه در ایران سود کلانی می برند و سرمایه داری ایران اصلاً فلج نیست.

اما کسی که رشد سرمایه داری را متناظر با کم شدن بیکاری می بیند به سرمایه داری توهم دارد. سرمایه داری همیشه سودآوری اش روی "گرده" طبقه کارگر است. به قول انگلس تاریخ سودآوری سرمایه با خون و عرق طبقه کارگر نوشته شده. در نتیجه کسی که فکر می کند اگر آمار بیکاری بالا است پس سرمایه داری به ته خود رسیده است، به نظر من بورژوائی است که یک نقد بورژوائی به جامعه بورژوائی دارد.

جمهوری اسلامی بحران دارد مثل همه کشورهای دیگری که بحران دارند به اضافه یک مولفه روبنائی که به این بحران جنبه مضاعف می دهد. منتهی از طرف دیگر ایزوله شدن جمهوری اسلامی یا زیاد قاطی نبودن جمهوری اسلامی با بازار جهانی، بخصوص از نظر جلب سرمایه در دنیا، باعث شده است که بدهکاری های جمهوری اسلامی کمتر از بخش اعظم سایر کشورهای سرمایه داری است. سرمایه کمتری را هم، بخصوص به صورت اعتبار و قرض، جلب کرده است. منتهی به همین دلیل اقتصاد محصور سرمایه داری در ایران ضربات عظیمی که بحران اقتصادی به کشورهای اروپائی، آفریقائی یا بعضاً در آمریکای لاتین زده را متحمل نشده است. سرمایه داری در ایران قبل از بحران هم قادر نبود اعتبار و سرمایه جلب کند و با بحران زیاد به محدودیت هایش اضافه نشده است. شاخص هایی که لااقل صندوق بین المللی پول و بانک جهانی اعلام کرده اند این است که در همین دوره بحرانی که بسیاری از کشور های غربی انقباض اقتصادی یا رشد منفی داشته اند، اقتصاد ایران یک رشد دو و نیم درصدی داشته. و این با شاخص های دنیای امروز در دوره بحران، اصلاً علامت انقباض اقتصادی یا انقباض اقتصاد جامعه نیست. اینها واقعیت اقتصادی جمهوری اسلامی است که بر دوش طبقه کارگر ساخته شده است.

یک مشکل جدی جمهوری اسلامی این است که در سطح روبنائی "ترک" عظیمی دارد. و هر بار با هر انتخاباتی، که به طور ادواری برگزار میشود، مهم نیست که این انتخابات بین صفوف خودشان است، "ترک" بزرگی در سطح روبنائی جامعه دهن باز میکند. این ترک ناشی از تحمیل یک سیستم قرون وسطائی مذهبی به یک جامعه خیلی پیشرفته شهری، به یک اقتصاد به نسبت پیشرفته سرمایه داری است. نظام حکومتی، ارزش ها و فرهنگ و سیستم قرون وسطی اسلامی به تن جامعه مدرن ایران نجس است. این ترک بزرگ روبنائی جامعه را همیشه در مقابل تلاطم یا بی ثباتی سیاسی آسیب پذیر نگاه می دارد و به تحریکات در جامعه ابعاد وسیعتری می دهد، نقش یک آمپلی فایر سیاسی را بازی میکند. علاوه بر این رشد سرمایه داری در ایران دامنه بورژوائی ایران و دامنه قدرت آن را افزایش میدهد و داده است. بورژوائی ای که به درجه زیادی دستش از قدرت سیاسی کوتاه است و یا منافعش با سیستم حکومت اسلامی در خطر قرار میگیرد. این واقعیت هم هر انتخاباتی را تبدیل به کشمکش بخش های مختلف بورژوائی برای گرفتن سهم بیشتر در

به این معنی شما می گوئید چرخش، تبدیل شدن زمستان به تابستان هم یک نوع چرخش است منتهی یک چرخش ادواری است. اوضاع امروز را هم باید جزء چرخش های ادواری سیاست بورژوائی ایران دانست.

مصطفی اسد پور: در ادامه تحلیلی که از اوضاع می شود، جریانات مختلف آلترناتیوهای مختلف و

راه حل های مختلفی ارائه می دهند. مقابل من نوشته بسیار مفصلی از نشست اخیر رهبری راه کارگر وجود دارد. نوشته ای از پلنوم اخیر کومله را دارم و همینطور از چریک فدائیان. هر کدام از آنها راه حل هایی را مطرح می کنند. از جمله متحد کردن بخش هایی از صفوف اپوزیسیون.

اجازه بدهید برای این که دقیق تر به جنبه های مختلف قضیه بپردازیم و آنها را از هم تفکیک کرده باشیم در سه بخش سوالات خود را مطرح کنیم. وضعیت اقتصادی جمهوری اسلامی، وضعیت سیاسی آن و راه حل ها.

در مورد وضعیت اقتصادی جمهوری اسلامی همه از آن بعنوان یک بحران اقتصادی عمیق نام میبرند و می گویند آمارهای مختلف، مسئله اشتغال، رشد سالانه اقتصادی، نرخ تورم، قیمت نفت، نقدینگی دولت، ورشکستگی صندوق مالی و غیره همه نشانه این است که جمهوری اسلامی به ته قضیه رسیده و همه تلاش های و همه بازی های مختلف و همه جناح بندی های مختلف نتوانستند راه حلی برای نجات خود پیدا کنند. حتی در خصوصی سازی ها، هدفمند کردن پارانه ها هم علیرغم قول بزرگی که داد نتوانست کاری کند. جمهوری اسلامی دیگر نمی تواند رابطه سرمایه، چرخش سرمایه داری در اقتصاد ایران را به نتیجه برساند. این مبنای اختلافات سیاسی است که امروز بالا گرفته است. شما در رابطه با مسئله بحران اقتصادی بارها اظهار نظر کرده اید اما اجازه بدهید یک بار دیگر به این مسئله بپردازیم. به نظر شما آیا واقعاً جمهوری اسلامی به ته آن نرسیده و چقدر می تواند با این وضعیت اقتصادی به حیات خود ادامه دهد؟

کوروش مدرسی: کسی نمی تواند پیش بینی کند که جمهوری اسلامی چقدر به این وضعیت ادامه می دهد یا چقدر می تواند ادامه بدهد. پیش بینی کردن این که جمهوری اسلامی چقدر دوام می آورد تحلیل نیست، فال بینی سیاسی است. بیشتر از اینکه تحلیلی پشت آن باشد و بخواهد واقعیتی یا ضرورت تاکتیکی و استراتژی خاصی را نشان دهد، بخشی از پروپاگاندا و آژیتاسیون علیه صف مقابل است که غالباً جز انتظار میوه ای که قرار است خودش از درخت بیفتد یعنی دنباله روی از سیر رویداد ها و پاسیفیسیم سیاسی حاصلی ندارد. بعلاوه دقیقاً متوجه نمی شوم این تز که "به ته قضیه رسیده" یعنی چه؟ سرمایه سود نمیبرد؟ اقتصاد از نظر تولید سرمایه داری به بن بست رسیده است؟ البته که اقتصاد بورژوائی بحران زده است. بحران همه جا هست، در جمهوری اسلامی هم هست. اما جمهوری اسلامی یک مولفه مهم تری هم در این بحران دارد آن هم مشکلات ساختاری و روبنائی اش است. مشکلاتی که مواعی را در مقابل سود آوری سرمایه به وجود می آورد. نه الزماً در مقابل سود آوری سرمایه، در مقابل جلب سرمایه و در مقابل سرمایه گذاری لازمی که برای سود آوری بیشتر سرمایه در ایران مورد نیاز است.

منتهی من دقیقاً نمی دانم منظور از این که "جمهوری اسلامی به ته رسیده است"، چیست. سرمایه داری به طور کلی به ته قضیه رسیده اما آیا این به این معنی است که مثلاً یونان به ته نرسیده؟! چه کسی می تواند بگوید که پاکستان به ته رسیده یا نرسیده یا ایران به ته رسیده یا نرسیده؟! بورژوائی تا آنجایی که بتواند سود ببرد به

سپاه پاسداران و غیره. اختلاف در درون جمهوری اسلامی زیاد است و این موضوع اصلی برنامه امشب ما خواهد بود. به هر حال این فضا را من به عنوان چرخش سیاسی بزرگی در فضای سیاسی ایران میبینم خواستم نظر شما را بدانم و این که چقدر با این موافق هستید و تصویر شما از این فضای موجود چیست؟

کوروش مدرسی: این فضا به نظر من چرخش نیست. به این معنی که جمهوری اسلامی هر چهار سال یکبار انتخابات می کند و در هر دوره انتخابات، که انتخاب بین آلترناتیوهای مجاز مطرح می شود، به دلایل ویژه روبنائی جمهوری اسلامی، کل سیستم به تکان در می آید و صفتبندی ها و آرایش های جدیدی شکل میگیرد. جناح های مختلف برای این که نیرو بسیج کنند و خودشان را متشکل کنند آرایش جدیدی به خود میگیرند. هر انتخاباتی در جمهوری اسلامی ایران به یک زمین لرزه سیاسی تبدیل می شود.

پشت این زمین لرزه از یک طرف تناقض ذاتی نظام فقهائی اسلامی با جامعه ایران و بافت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آن نهفته است و از طرف دیگر سوار بر این تنش آرایشی که بخش های مختلف بورژوائی، برای گرفتن امتیاز و برای فشار در پروسه انتخاباتی جمهوری اسلامی، بخود میدهند قرار دارد. این پدیده هر چهار سال یکبار اتفاق می افتد و بخشی از اپوزیسیون هر چهار سال یکبار به آن می گوید انقلاب، یا هر چهار سال یکبار وعده سرنگونی جمهوری اسلامی را می دهد. دوره جدال بین احمدی نژاد و رفسنجانی هم همین را می دیدیم. گفتند سرنگونی در راه است. دور قبل از آن هم، دوره خاتمی، به همین شکل بود و انتخابات بعدی احمدی نژاد هم همین را می بینید. این تکان ها و این آرایش ها و این تحلیل ها و این تلاش برای متحد کردن صفوف مختلف در جنبش بورژوائی ایران پدیده تازه ای نیست، ادواری است.

به افق خود مسلح باشد، به حزب و تشکل توده ای خود مسلح باشد و به منافع طبقاتی خود حداقل در میان بخشی از پرولتاریای صنعتی آگاه باشد. اگر امروز و در دل تبلیغات انتخاباتی، تمام گروهبندهای بورژوائی برای خود نیرو جمع میکنند و در تلاش اند که الگو و آلترناتیو خود را به نام منفعت جامعه به خورد طبقه کارگر بدهند، کمونیستها نیز باید از این فرصت و از این فضا که هر نوع تجمع و بحث و جدل را عملاً مشروعیت داده است، استفاده کنند و صفوف خود را متحد کنند، و افق خود و راه حل انسانی خود را به افق طیف هر چه وسیع تری از کارگران تبدیل کنند. امروز سیاست به امر روز همه تبدیل شده است، از احمدی نژاد تا رفسنجانی، از خاتمی و نمایندگان مجلس تا رضا پهلوی، از ناسیونالیست و قوم پرست تا سران دول غربی، همه دارند در مورد آینده ایران و انتخابات و برد و باخت این و آن جناح صحبت میکنند و جامعه را خطاب قرار میدهند و تحت تاثیر میگذارند. همگی روزانه در تلاشند حول پلانفرم خود نیرو جمع کنند، علیه همدیگر افشاگری میکنند، مردم را دعوت میکنند و خطاب قرار میدهند.

این اوضاع برای هر کمونیست آگاهی فرصتی است که قدمی در راه اتحاد صفوف خود، در راه اتحاد صفوف کارگران در همه مراکز تولیدی، صنعتی و خدماتی و در همه محلات کارگری بردارند. اگر همه میتوانند در مورد فقر و گرانی و زندگی مردم صحبت کنند، و آلترناتیوها و راه حل های بخشهای مختلف بورژوائی ایران را بنام راه حل نجات جامعه، تبلیغ کنند، لاجرم نمیتوانند مانع تلاش فعال کمونیست طبقه کارگر در بالا بردن خودآگاهی و اتحاد صفوف این طبقه حول منافع خود باشند.

به نقل از کمیونیت فصلی، شماره ۱۶۳، شهریور ۱۳۹۰، اوت ۲۰۱۱

این مصاحبه مربوط به یک سال و نیم قبل است. با توجه به داغ بودن مسئله انتخابات ریاست جمهوری ایران و ارتباط مستقیم این بحث به همین موضوع، نشریه کمیونیت یکبار دیگر انتشار آن را مفید میدانند. "کمیونیت ماهانه"

مصطفی اسد پور: کوروش مدرسی شب شما بخیر. بعد از وقفه ای که داشتیم گفتگوهای هفتگی را از سر می گیریم و برای امشب و این نوبت من گفتگوی مفصلی را در رابطه با جنبه های مختلفی از اوضاع سیاسی ایران در نظر گرفتم. من با یک عبارت شروع می کنم و باید دید که شما چقدر با آن توافق دارید. من صحبت از یک چرخش سیاسی بزرگ در اوضاع سیاسی ایران می کنم. مقایسه من با یک سال و نیم پیش است، با فروکش کردن سبز افت زیادی در فضای سیاسی کل جامعه و اپوزیسیون را می شد مشاهده کرد. اما مدتی قبل تر، چند ماه پیش مسئله "گودالوپ" مطرح شد. کنفرانس "گودالوپ ۲" که با دخالت مستقیم دولت امریکا برگزار شد قرار بود بخشی از اپوزیسیون جمع شوند و تدارک "دولت در سایه" یا "دولت در تبعید" را ببینند و در فضای اعتراضی موجود جان تازه ای به اوضاع سیاسی بدهند. چند ماه بعد با هدف ایجاد همگرایی بین جنبش سبز و لیبرال ها و جمهوری خواهان کنفرانسی در لندن برگزار شد که جزئیات آن زیاد معلوم نشد. و الان که نگاه می کنیم تحرک بیشتری را باز هم در بخش بزرگ تری از اپوزیسیون می بینیم صحبت از این است که جمهوری اسلامی در لرزش قرار گرفته، در خاکریز آخر قرار گرفته، مسئله سرنگونی مطرح است، مسئله انقلاب مطرح است و جامعه در آستانه آن قرار دارد و این را جریانات متعدد و مختلف اپوزیسیون چپ طرح میکنند. به سادگی بحث بر سر این است که اوضاع اقتصادی جمهوری اسلامی به ته رسیده، بحران عمیقی دست و پای جمهوری اسلامی را بسته است و نمی تواند تولید را سر و سامان ببخشد. حتی وقتی که جمهوری اسلامی یارانه ها را به سرانجام رساند دیگر از آن شادی و اعتماد به نفس خبری نیست و بالاخره مسئله مهم تر مسئله تشنج های سیاسی داخلی جمهوری اسلامی مورد اشاره قرار می گیرد. یک نمونه کوچک آن همین رو در رو قرار گرفتن احمدی نژاد در مقابل خامنه ای و مسئله برادران قاچاقچی، مسئله شاخ و شانه کشیدن علیه

امروز جامعه، افشای نقش دولتهای امپریالیستی و افشای افقهای ضدکارگری آنها، و بیان کل حقایقی که توسط انواع گروهها و جریانات غیر کارگری و بورژوائی به نام دفاع از کارگر علیه استقلال سیاسی و طبقاتی این طبقه انجام میگیرد، بخشی از ایجاد آمادگی در صفوف طبقه ما است. جمهوری اسلامی رفتنی است، اگر طبقه کارگر به موقعیت و توان خود و به منافع روشن طبقاتی خود آگاه باشد. اگر سی سال گذشته جمهوری اسلامی سرکار بوده است، دلیل آن عدم آمادگی صف ما، عدم آمادگی کمونیسم ما و نیروی انقلاب کارگری بوده است. ماندگاری حاکمیت سرمایه در ایران و اعمال وحشیانه بردگی به میلیونها کارگر و مردم محروم، تحمیل عقب مانده ترین فرهنگ و سنن ارتجاعی، تحمیل آپارتاید جنسی و مردسالاری به کل جامعه، درست بدلیل پایین بودن خودآگاهی، پایین بودن اتحاد طبقه کارگر و نداشتن افقی واحد و روشن کمونیستی در میان صف هر چند وسیع کمونیستهای طبقه کارگر است. اختناق تنها و تنها در چنین شرایطی است که میتواند بعنوان ابزار یک حکومت، عمل کند.

اتحاد رهبران کمونیست طبقه کارگر حول یک پرچم و افق سیاسی و طبقاتی روشن، خشت بنای هر نوع اتحاد جدی و پایدار در میان طبقه کارگر است. هیچ آلترناتیو کمونیستی در خفا شکل نمیگیرد. اگر مرکز قدرت طبقه کارگر در تولید است، اگر چرخهای اقتصادی این جامعه در دست کارگر صنعتی و بخشهای مختلف طبقه کارگر است، مرکز تحزب کمونیستی این طبقه نیز از همین مراکز، از محل کار و زندگی این طبقه شروع میشود. انقلاب کارگری همین امروز در ایران ممکن است، به شرطی که نیروی این انقلاب

قدرت سیاسی میکند که خود را البته بر آن ترک روبنایی سوار میکنند و از آن استفاده میکنند.

تأثیر این ترک را تقریباً در همه انتخابات ها دیده ایم. در انتخاب خاتمی تبدیل به یک تحرک عظیم برای این که به جناح دیگر رأی ندهند شد. این تلاطم ها در انتخابات بین رفسنجانی و احمدی نژاد و انتخابات بین احمدی نژاد و موسوی، به نوعی بروز کرد. در هر دور انتخاباتی، با توجه به رشد بورژوازی و قدرت گرفتن بیشتر و بیشتر آن در درون خود بخش حاکم، جمهوری اسلامی مجبور می شود برای تضمین ولایت فقیه یک انقلاب ایدئولوژیک علیه بخشی از صفوف خودش به راه بیندازد. این واقعیت زندگی جمهوری اسلامی است. منتهی اینکه اینها علامت تمام شدن جمهوری اسلامی باشد وچمدان هایمان را ببندیم که انقلاب در راه است و از این حرف ها، من فکر می کنم هیچ آدم عاقلی این چنین احکامی را به عنوان تحلیل تحویل نمی دهد و هیچ آدم عاقلی این حرف ها را به عنوان تحلیل قبول نمی کند. این تبلیغات انتخاباتی است و این نوع تبلیغات برای طبقه کارگر و برای انقلابی که طبقه کارگر می خواهد هیچ خاصیتی ندارد.

مصطفی اسد پور: اختلافات در درون جمهوری اسلامی بر سر مسئله اقتصادی سالهای خیلی طولانی را پشت سر می گذارد. تا آنجا که به مسئله اقتصادی مربوط می شود، در همین دلایلی که شما مطرح کردید، گفته می شود که جمهوری اسلامی هر چه بیشتر پیش میرود بیشتر نشان می دهد که توانایی پاسخ دادن به منافع و مصلحت های بورژوازی در ایران را از دست داده است و نمی تواند این منافع را برآورده کند. و این خودش یک بن بست است که شکاف بزرگی را در صفوف بالایی ها به وجود آورده و می آورد و این شکاف ها از این بن بست ناشی می شود. تا آنجا که به صفوف مردم و طبقه کارگر مربوط می شود، اینجا هم دیگر هیچ فرجی و هیچ امیدی باقی نمی گذارد و این زمینه های نارضایتی است که خود زمین را زیر پای آن جامعه داغ می کند و می تواند آستان تحركات سیاسی بزرگی باشد. در جامعه ای که از این بنای ارتجاعی مذهبی بیزار است، این می تواند شعله ای باشد که هر چه سریعتر و در هر زمانی، فضای سیاسی ای باشد که مورد توجه زیادتری قرار بگیرد. به نظر شما اینطور نیست؟

کوروش مدرسی: ببینید، در این روبنای سیاسی ایران اگر کسی بخواهد "چارقد" اش را هم عقب بکشد بلافاصله به شعار مرگ بر جمهوری اسلامی میرسد. این را با یونان مقایسه کنید که در حالی که بورژوازی همه ملت را به خاک سیاه نشانده است و مردم در تظاهرات های میلیونی شرکت میکنند کسی نمی آید و بگوید مرگ بر دموکراسی یا زنده باد سوسیالیزم. این پدیده که زندگی روزمره مدرن در جامعه مدرن ایران سیاسی و ضد رژیم می‌شود عمق این ترک روبنایی را نشان میدهد. جریان اسلامی نه در پاکستان و نه در عربستان با این معضل روبرو نیست. سیاسی شدن و ضد رژیمی شدن زندگی روزمره ویژه جمهوری اسلامی است.

جمهوری اسلامی سیستم ایدئولوژیک و فرهنگی و حقوقی ای را بر جامعه تحمیل کرده که هر روز وصله نجسب تری به آن جامعه میشود. در هر تکانی، حتی در بالا، از طرف هر کسی که باشد، این "ترک" اصلی در روبنا دهان باز می کند، و بخش زیادی از اعتراضات خودشان را از این طریق نشان می دهند. این یک واقعیت است. منتهی اینکه "جمهوری اسلامی نمی تواند منفعت سرمایه داری را حفظ کند و نمی تواند پروسه تولید سرمایه داری را گسترش بدهد و به بن بست رسیده است"، به واقعیت روبنایی ربطی ندارد. این احکام را از روبنا نمیشود استنتاج کرد. باید آنها را با فاکت های اقتصادی نشان داد نه با استدلال اسکولاستیکی و بر مبنای ایدئولوژی.

همه آمارهای اقتصادی نشان میدهند، و هر مشاهده گر ساده میبیند، که اتفاقاً دوره احمدی نژاد پول درآورترین دوره تاریخ بورژوازی اخیر ایران برای طبقه سرمایه دار بوده است. آنقدر ثروتمند شده اند، آنقدر حجم ثروت ها بالا رفته که با هیچ کدام از دوره های قبلی قابل مقایسه نیست. و این ثروت از قیل کار کارگر به دست می آید و این ثروت چندین برابر درآمد نفت است. منشأ این

ثروت کار طبقه کارگر است و این سرمایه داری است که دارد ارزش اضافی طبقه کارگر را تصاحب می کند و پولدار می شود.

نمیدانم چرا یک عده از چپ ها دایه مهربانتر از مادر شده اند. که این سرمایه داری نیست. این منطق، منطق بورژوازی در همه جا است. بورژوا می گوید سرمایه داری در اصل خوب است اما این سرمایه داری نیست، سرمایه داری واقعی و خوب آن شکلی است که من می گویم. سرمایه داری که رفاه می آورد، سرمایه داری که خوشبختی می آورد، سرمایه داری که در آن بیکاری نیست، سرمایه داری که در آن فقر و فلاکت نیست، سرمایه داری که در آن استبداد نیست، اختناق نیست. این تصویر سرمایه دار مخالف از سرمایه داری حاکم در ایران است. تصویر کسی است که میخواهد بر اساس "کاستی" های سرمایه داری حاکم، برای خودش پایه بسازد.

کمونیستی که رو به طبقه کارگر حرف میزند می گوید که این سرمایه داری است و طرف دیگر هم سرمایه داری است. هر بخشی از بورژوازی سر کار بیاید در اساس همین وضع را با خود دارد. سرمایه داری اصولاً یعنی همین. جنگ اینها بر سر تصاحب ثروت جامعه، بر سر تقسیم آن، بر سر نحوه افزایش آن، بر سر نحوه بارور تر کردن پروسه کار، بر سر افزایش نرخ استثمار طبقه کارگر، و بر سر افزایش جلب سرمایه است. پشت دعوا های دمکراتیک یا ضد اسلامی یا غیر اسلامی این جنبش همین منفعت های واقعی نهفته است. و طبقه کارگر نباید سیاهی لشکر این دعوها شود. طبقه کارگر امر خود را دارد، باید صف خود را متشکل کند، مبارزه خود را کند و کل توده زحمتکش جامعه را حول خود متحد کند.

تناقض نظام، فرهنگ و ایدئولوژی اسلامی با نیاز جامعه ایران، در سطح فرهنگی و زندگی فردی در اقشار بالای جامعه، در بخش وسیعی از بورژوازی و خرده بورژوازی و تحصیل کردگان جامعه، پژواک بیشتری دارد. و صدای این بخش را بیشتر در می آورد. و این واقعیت مبنای شکل گیری پایهٔ توده ای جنبش هایی مثل جنبش سبزاست. این جنبش ها در ایران ممکن و محتمل اند و غالباً خود را در پروسه انواری انتخابات بروز میدهند. قبلاً سازندگی را داشتیم، بعد دوم خرداد، بعد از آن جنبش سبز. این موقعیت در انتخابات آینده چیز دیگری را تولید میکند. یک جنبش دیگر، با یک رنگ دیگری، یا با یک اسم تاریخی دیگری می شود یا می شود جنبش احمدی نژاد و غیره.

از دل دیدن و شناختن عمیق چنین مصاف های جنبشی و طبقاتی است که طبقه کارگر میتواند قدرتمند و قدرتمندتر از این تحركات و تنش ها خارج شود. و جایی در صحنه جامعه به عنوان یک نیروی اصلی قد بر افرازد. با نام و قامت خود به میدان بیاید.

امروز وقتی سراسر اپوزیسیون چپ را نگاه کنید، نقدی که به احمدی نژاد می شود، از راست تا چپ این است که این سرمایه داری نیست. سرمایه داری خیلی بهتر از این حرفها است و سرمایه داری آن است که سعادت می آورد، سرمایه داری متعارف آن است که در اروپا هست، و این همه نکبت و بدبختی در آن نیست و غیره. این نقد نوعی از سرمایه داری به سرمایه داری حاکم است. طبقه کارگر باید بگوید شما با خوب و بدتان و با همه نذتان به درد من نمی خورید.

اینکه شما اقتصاد را چگونه می بینید و اینکه انتقاد را بر کجای جامعه و دولت متمرکز میکنید بسته به این است که از موضع کدام طبقه به جامعه نگاه میکنید. از موضع بورژوا بایستید اوضاع اقتصادی را یک جور می بینید، از موضع طبقه کارگر بایستید اوضاع اقتصادی را جور دیگری می بینید. از موضع دهقان یک طوری بینید، از موقعیت کسبه خرده پای شهرهای کوچک بایستید دنیا و اقتصاد را طور دیگری می بینید.

هیچ کدام از این مواضع حقایق آسمانی یا آیات قرآنی نیست که از آسمان افتاده باشد یا آیات توراتی که خدا داده باشد وموسی از کوه پایین آورده باشد. حقیقت اجتماعی به ناچار یک حقیقت طبقاتی است. اینکه جامعه را چگونه می بینید و نقد شما به کجای جامعه است کاملاً از موضع طبقاتی شما، از جنبشی که به آن تعلق دارید و از پایه طبقاتی آن جنبش ناشی می شود.

بورژوا به محض اینکه کمی سودآوری اش کم شود

کمونیست ۱۷۲

میگوید "وضع خراب است"، "نمیشود نان در آورد"، " اقتصاد به ته رسیده"، در حالیکه پول پارو میکند. او دنیا را به این شکل می بیند. برای طبقه کارگر و برای کمونیست ها رشد سرمایه داری در ایران معادل است با رشد طبقه کارگر و نفس سرمایه داری بودن ایران با این حجمی که امروز دارد دلالت بر یک طبقه کارگر عظیم و خصلت پرولتری قوی انقلاب آتی ایران دارد. کار یک کمونیست این است که نگاه بورژواپی به اقتصاد، به جامعه، به فرهنگ، به سیاست و به ایدئولوژی را به طبقه کارگر بشناساند. این هم بخشی از جدالی است که در جریان است.

مصطفی اسد پور: اجازه بدهید من سوال را به این شکل مطرح کنم. اینکه جمهوری سلامی در بحران سرمایه داری به سر میرد. این بحران و مشکلات عظیم اقتصادی که جمهوری اسلامی با آن دست و پنجه نرم می کند، در ارزیابی و تحلیل سیاسی شما چه جایی را به خودش اختصاص می دهد؟ گاهأ در رابطه با نظرات شما گفته می شود که مسئله متعارف شدن یا طرح اینکه حل کردن تناقضات اقتصادی جمهوری اسلامی ممکن است باعث می شود که شما بقای جمهوری اسلامی را فرض می گیرید و با این تحلیل شما به جای اینکه مشوقی باشید برای طبقه کارگر یا اعتراض بر علیه جمهوری اسلامی، به جای نشان دان شکافهایشان و اینکه باید با آنها به مبارزه بپردازید و با آن دست و پنجه نرم کنید، همه اینها را کنار می گذارید. کلاً این بحران اقتصادی که شما می گوید کجای تحلیل سیاسی شما قرار دارد؟

کوروش مدرسی: اتفاقاً من کسی هستم که پایه جدالهای درون رژیم را توضیح میدهم. آن کسی که فکر می کند فلان آیت الله با فلان بچه آیت الله دعوایش شده، یا جنگ قدرت میان محافل غیر مرتبط با نظام تولیدی در ایران است توضیحی در مورد پایه این دعوا نمیدهد. کسی که سی سال است اعلام میکند جمهوری اسلامی دارد سرنگون میشود ولی سر جای خود ایستاده توضیحی نمیدهد. اینکه اینها همه اسلامی اند و با هم دعوایشان بر سر این است که چطور خود را حفظ کنند توضیح نیست. این تصویر ساده لوحانه ای از سیاست است. اتفاقاً این بحث هایی که در اینجا به آن اشاره می کنم یا قبلاً هم با هم بحث کردیم مبنای دعوا و دلیل دعوا را توضیح میدهد. در دوران جنبش سبز هم گفتیم مبنای دعوی جناح ها یا جنبش ها بر سر چیست. اتفاقاً آنهایی که مبنای دعوا را نمی شناختند یا دنبال سبز رفتند یا دنبال احمدی نژاد و اگر هم نرفتند از سر ضد اسلامی گری افراطی شان بود.

ببینید، یک دوره ای خمینی می گفت اقتصاد زیر بنای خر است. آیا امروز جانشینان او همین را می گویند؟ آیا کسی فکر می کرد که اسلامی که خمینی سر کار آورد قادر است امروز این کارها را انجام دهد؟ آیا سخت است که متوجه شوید که بورژوازی حاکم دارد خود را انطباق می دهد؟

در بحثهای قبلی هم گفتم که دولت بورژوائی جمهوری اسلامی یک طبقه عظیم بورژوازی را خلق کرده که دیگر بیش از همیشه منطق آن کاملاً سود است و ایدئولوژی زیادی ندارد. بعضی از آنها اصلاً اسلامی نیستند، بعضی ها اسلامی اند و بعضی ها پرو غرب و مدرن هستند و بعضی هم سلطنت طلب هستند. منتهی برای همه آنها قبل از هر چیز سود مطرح است. در درجه اول گردش سرمایه، تضمین امنیت، ثبات دادن به جامعه برای همگی شان مهم است. بخشی جدی از این بورژوازی در خود جمهوری اسلامی در قدرت است و بخشی از آن بیرون از جمهوری اسلامی است و بخشی دیگری در نظام هستند اما دستشان زیاد به قدرت سیاسی بند نیست یا قدرت سیاسی شان متناسب قدرت اقتصادی شان نیست.

این مبنای کشمکش درون جمهوری اسلامی است. و وجود ولایت فقیه، و سیستم قرون وسطایی حکومت مذهبی، فضا را برای بارآور کردن و برای ثبات سرمایه تنگ می کند. برای سرمایه جایی که بشود دولت و دستگاه حاکم اعلام کند فلانی را جن گرفته یا جن گیر است یا دائم عصیان از دخالت در زندگی و امور خصوصی افراد جامعه را ملتهب نگاه میدارد نا امن است. نظام ولایت فقیه و صنعت مذهب آنقدر فضای جامعه را مختنق نگاه داشته اند که در هر "ترکی" ممکن

است یک میلیون نفر بر سر حجاب یا بر سر موزیک یا بر سر دخالت دولت در زندگی خصوصی شان بیرون بیایند. این وضعیت سیاسی به جامعه بی ثباتی سیاسی می دهد و بی ثباتی سیاسی ضد سود آوری سرمایه است. این مشکل بورژوازی در ایران است. به همین دلیل است که هر انتخابات یک بخش از بورژوازی با دستگاه حکومت مذهبی، که مانع سود آوری ممکن برای سرمایه است، روبرو می شود.

در دوره احمدی نژاد یک عقب نشینی عظیم به دستگاه مذهبی تحمیل شد. دست نهادهای مذهبی از دخالت در سیاست اقتصادی و عملکرد پنگاه های اقتصادی به درجه زیادی کوتاه شد. دیگر هیچ آیت اللهی، برخلاف سابق، نمی تواند فتوا بدهد که فلان کارخانه حرام است یا حلال، سیستم بانکی به چه شکل باید باشد، چه کسی اعتبار بدهد و چه کسی ندهد و غیره. این واقعیت به درجه زیادی به سرمایه در ایران امنیت داده است و همین امنیت است که سرمایه را یکار بیشتر انداخته است، منشأ بالا رفتن خود گستری سرمایه و سودآوری سرمایه دوره احمدی نژاد است. این عقب نشینی را بالاخره به خامنه ای هم قبولاندند. بالاخره خامنه ای هم می خواهد سیستم در قدرت باقی بماند.

امروز این کشمکش از اقتصاد به سیاست برگشته است. اگر بیاد داشته باشید در دوره عروج احمدی نژاد ما گفتیم که این نشانه عروج مساله اقتصاد و حل نامنی پایه ای سرمایه در حکومت اسلامی است. با حل این نا امنی، به درجه زیادی، دو باره صورت مسله به منشأ سیاسی نا امنی سرمایه برگشته است.

اگر به یاد داشته باشید وقتی اولین دعوای احمدی نژاد و خامنه ای شروع شده بود گفتم که اینها دارند به پیشواز انتخابات می روند و مسئله مورد بحث این انتخابات این است که چه اندازه از اسلامیت این رژیم باید باقی بماند.

یک بخش بزرگی از بورژوازی ایران، توده بورژوازی تازه به دوران رسیده و سرمایه های نوکیسه که هیچ علاقه ای ندارند سفره ثروت اندوزی خود را با بخش دیگری از بورژوازی، پرو غرب، که امروز در موقعیت فرو دست است، به شراکت بگذارند، نمیخواهند حکومت اسلامی سرنگون شود، رقبای پرو غرب شان از آن سر دنیا سرازیر شوند و اوضاع را از دستشان خارج کنند. اینها پرچم ولایت فقیه مشروطه را برداشته اند. اینها را از نظر سیاسی طیف سبز، دو خرداد و امروز احمدی نژاد نمایندگی میکنند.

ولایت فقیه مشروطه فرمولی است برای کوتاه کردن دست دستگاه مذهبی از دخالت در سیاست، و نگاه داشتن موقعیت برتر سرمایه دارانی که با اتکا به جمهوری اسلامی رشد کرده اند. میخواهند حکومت اسلامی را نگه دارند، آوانتاژ خود را علیه در دست خود نگه دارند، آوانتاژ خود را علیه جنبش های دیگر و بخش های دیگر بورژوازی ایران حفظ کنند، ولایت فقیه را تبدیل به ملکه الیزابت کنند. مقامی که کار زیادی نمی کند فقط سمبل باصطلاح استقرار یک نظم است و اگر اوضاع خیلی وخیم شود مثل ملکه انگلیس می تواند دخالت کند و ارتش را به خیابان بفرستد.

دعوی امروز به این شکل در آمده است. کجای این بحث به معنی است که گویا دعوای درون جمهوری اسلامی به حاشیه میرود و یا ندیده گرفته میشود؟ باز هم می گویم حقیقت اجتماعی- طبقاتی است و آنچه هر کس به عنوان حقیقت میبیند به این بستگی دارد که از منظر کدام طبقه به جامعه و به کشمکش های آن نگاه می کند. اگر از موضع طبقه کارگر نگاه کنید یک چیز می بینید، از موضع بورژوا نگاه کنید چیز دیگری می بینید.

طبقه کارگری که نگاه می کند می گوید اینها "مشروطه خواه" اند (الان دیگر جناح مقابل مانند کیهان رسماً به همه این صف می گویند مشروطه چی). نگاه که می کنید می بینید که این جنبش مشروطه دوم است. آن یکی شاه مشروطه می خواست و این یکی "ولی فقیه" مشروطه می خواهد. تفاوت زیادی ندارند. شاه غیر مشروطه، مظفرالدین شاه، هم همین مشکلات را برای رشد سرمایه داری در ایران به وجود آورده بود. او را سرنگون نکردند، مشروطه اش کردند.

علاوه بر همه اینها بدترین خطای یک رهبر سیاسی، یک فرمانده جنگی، یک اکتیویست سیاسی، یک رهبر طبقاتی، این است که دشمن را

تعیین حداقل دستمزد ۹۲ چالش مهم طبقه کارگر

متن کنبی میزگردی با اسد گلچینی و مظفر محمدی

مظفر محمدی: به عنوان مقدمه میخوامم بگویم که فقط دوماه به پایان سال مانده وفصل تعیین حداقل دستمزد برای سال آتی (92) است. این مهمترین مساله طبقه کارگر ایران است. امسال مساله تورم وگرانی ابعاد تازه ای به این مساله بخشیده است. الان این مهمترین مشغله فعالین کارگری و طبقه کارگر است. اما هر ساله نبض این مساله مهم و حیاتی دست نهادهایی است که دولتی هستند و نقش نماینده کارگر را بازی می کنند. امسال هم اساسا بحث و بررسی حداقل مزد را اینها شروع کرده اند.

تعیین حداقل دستمزد 10 میلیون کارگر مشمول قانون کار را در بر می گیرد. بخش زیاد دیگری از طبقه کارگر شمول این قانون نمی شوند. طبق گزارش دولتی ها از جمله غلامرضا خادمی زاده رئیس هیات مدیره کانون عالی انجمن‌های صنفی، 58 درصد کارگران حداقل حقوق سال 91 را هم نمی‌گیرند. این تازه کارگرانی است که شمول قانون کار هستند.

صرفنظر از بخش کمی از کارگران که بهر دلیلی دستمزدی بالاتر از حداقل مصوب شورایعالی کار دارند، تفاوت دستمزدها در میان بخشهای مختلف کارگری سرسام آور است.بخش زیادی از کارگران شمول قانون کار نیستند. از جمله، کارگران قراردادی موقت، کار کنتراتی، کار فصلی و پروژه ای، شرکتهای پیمانکاری که

هرکدام مقررات مربوط به خودرا دارند و غیره. حتی با توجه به نوسانات قیمت بعضی از بنگاه ها تصمیم گرفته اند حق شیفت ها را هم حذف کنند.

امسال هم ظاهرا و تا اینجا معلوم است که مرجع بررسی و تصمیم گیری تعیین حداقل مزد را شورایعالی کار بر عهده دارد. شورایعالی کار متشکل از نمایندگان کارفرما، نماینده وزارت کار و نمایندگانی از نهادهای دولتی و زرد به عنوان نماینده کارگران است.

نهادهای کارگری دولتی هم عبارتنداز :

- خانه کارگر و فراکسیون کارگری مجلس به ریاست محبوب ربییس خانه کارگر
- کانون عالی انجمنهای صنفی
- کانون عالی شوراهای اسلامی کار
- اتحادیه کارگران قراردادی و پیمانی کشور

بنا براین از همان نگاه اول می بینیم که در مرجع تصمیم گیری جای نمایندگی واقعی کارگری خالی است.

ابتدا ببینیم همینها خودشان چکار می کنند و چه می گویند. بعدا به خود کارگران و طبقه کارگر و نمایندگان واقعی شان کیستند بر میگردیم در همین رابطه هم خوب است ببینم که روش کار دولت و نهادهای کارگری برای بررسی حداقل دستمزد چگونه است؟

روش کار بورژوازی چه دولت وچه کارفرما و نهادهای کارگری وابسته به دولت چنین است که

کوروش مدرسی: اینکه همه اینها توطئه است، ادامه همان تئوری دانی جان ناپلئونی است که میگوید "همه چیز کار انگلیسی ها است". گویا اینها با هم توطئه می کنند و همه چیز ساخت و پاخت است، سهم های بین خودشان را تقسیم کرده اند و همه چیز نمایش است. آدمی که یک روز در بازار گشتی زده باشد می داند که طیف بازاری برای اینکه سود بیشتر ببرند خرخره همدیگر را می جوئد. این منطق دنیای سرمایه داری است و کسی که فکر می کند همه اینها توطئه است و از بالا ساخته شده، به نظر من اصلاً در این دنیا زندگی نمی کند و کسی هم او را جدی نمی گیرد.

منتهی من به عنوان یک کمونیست فکر می کنم که نباید به این چیزها چشم دوخت. اینکه سپاه پاسداران بیشتر سهم داشته باشد و دیگری کمتر داشته باشد مهم نیست. من می گویم داریم به یک دوره تلاطم ادواری دیگری نزدیک می شویم. همه جنبش ها دارند نیروی طبقاتی خود را بسیج می کنند. کمونیست ها هم باید پایه طبقاتی خود، طبقه کارگر، را بسیج کنند.

از این محمل، از این رویدادها، از این تحولات، از این تحركات در جامعه استفاده کنند تا بورژوازی را بیشتر به طبقه کارگر بشناساند، دست کارگرهای کمونیست را در دست هم بگذارند، برای اینکه جنبش کمیته های کمونیستی را دامن بزنند. برای اینکه از دل این تحول و تکان هایی که در شش یا هفت ماه آینده جامعه ایران در پیش رو دارد، طبقه کارگر آگاه تر، طبقه کارگر متحد تر و کمونیست های متحد تر و با پرچم روشنتری به بیرون بیاید.

من گمان نمی کنم که طبقه کارگر در این ماجرا می تواند جمهوری اسلامی را سرنگون بکند یا این را باید در دستور کارش گذاشت. همه دارند پایه طبقاتی خود را بسیج می کنند، سازمان می دهند و آموزش می دهند و خودآگاه می کنند. کمونیست های طبقه کارگر هم باید از این فرصت حداکثر استفاده را کنند. در دوره تحركات اجتماعی فرد، در مدت کوتاهی چیزهایی را می فهمد و یاد می گیرد که در سال های متمادی در دوره غیرمتلاطم یاد نمی گیرد. کار ما باید این باشد که طبقه کارگر از این ماجرا منسجم تر، متحد تر و آگاه تر بیرون بیاید. به نظر من پایه انسجام طبقه کارگر، انسجام کمونیست های آن است و من لااقل پیشنهاد حرکت برای درست کردن کمیته های کمونیستی متشکل از رهبران و فعالین کمونیست طبقه کارگر چه در سطح محله و چه در سطح کارخانه را داده ام. به

هر سال ابتدا نمایشی را تحت عنوان بررسی های میدانی از طریق همین نهادهای کارگری وابسته به دولت راه می اندازند. وزارت کار این ها را مامور می کند و میگوید بروید از کارگران بپرسید که چقدر میخواهند و نظرشان را بیاورید . و این کاری است که هم اکنون در جریان است.

به قول خودشان بررسی های میدانی از وضعیت افزایش قیمت ها در سبد معیشت خانوار کارگری برای طرح در نشست تعیین حداقل دستمزد به آنچه که انها نمایندگان کارگری در استان ها می نامند ابلاغ شده است.

این نهادهای خودگمارده کارگری کمیته هایی برای این کار به نام **کمیته مزد** تشکیل می دهند.

سپس پیشنهادات به جایی به نام **ستاد ویژه مزد** می رود.

بعد از این مقدمات هم نظرات و پیشنهادات به **شورایعالی کار** که متشکل از نمایندگان همین نهادهای دولتی زرد و نمایندگان واقعی کارفرما و دولت برای تصمیم گیری فرستاده می شود.

اولیاء علی بیگی رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی کار کشور می گوید: ستاد ویژه مزد 92 کارگران به زودی نتیجه نظرسنجی از استانها درباره تغییرات قیمت سبد معیشت خانوار کارگری در سال جاری را اعلام خواهد کرد

ابوالفضل فتح الهی نایب رئیس کانون عالی انجمن های صنفی کارگران ایران هم گفته است: پیش تر یک سری فرم هایی که دربر گیرنده سوالاتی پیرامون وضعیت قیمت ها در سبد مصرفی خانوار گارگری می شود را برای اظهارنظر و بررسی استان ها ارائه کردیم.

این روشی است که هر ساله تکرار می شود وبرای کارگران روشی آشنا است. جالب این است که نهادهای دولتی کارگری نقشی به عنوان اپوزیسیون دولت و نقطه مقابل کارفرما و در کنار کارگر

نظر من این راه عملی و راه موثری است تا استخوان بندی را در طبقه کارگر منسجم کرد و قدرت دفاع به آن داد. تا جایی که بتواند نگذارد کسی در این انتخابات شرکت کند و بعد هم اینکه هر کسی در این انتخابات سر کار آمد با یک طبقه کارگر متشکل تر و آگاه تر روبرو شود. طبقه کارگری که قادر است از خودش دفاع بکند و یک جایی شروع به تعرض به کل سیستم سرمایه داری در ایران کند.

مصطفی اسد پور: شما به چه بایدکرد رسیدید و نظر خودتان را اعلام کردید. من یک سوال در همین مورد دارم. تا آنجایی که به اپوزیسیون چپ مربوط شود با توجه به درسهایی که از جنبش سبز گرفته شده و با توجه به وضعیتی که کارگران و اعتصابات کارگران و اعتراضات اجتماعی که به نوعی هیچکدام موفقیت زیادی در برابر جمهوری اسلامی نداشتند، مسئله چه باید کرد ها در دستور قرار گرفته است. مثلاً راه کارگر که مشارکت فعال در جنبش ضد دیکتاتوری را مطرح می کنند. این

که باید تعداد بیشتری از جریانات اپوزیسیون را جمع کرد و در تلاطم هایی که در راه است جبهه قوی تری را در مقابل جمهوری اسلامی به وجود آورد. در جای دیگری نوشته شده است که گویا در میان نیروهای چپ بحث این مسئله هست که پلاتفرمی در دست بعضی از نیروها می چرخد که اتحاد نیروهای چپ را با سکولارهای لیبرال به وجود می آورد که بتوان اینها را با هم جمع کرد و صف محکم تری در مقابل جمهوری اسلامی قرار داد و بتوان با رژیمی که در این وضعیت بحرانی قرار دارد کاری کرد. شما در این مورد چه می گویید؟

کوروش مدرسی: ببینید، من وشما و راه کارگر وکومله و حزب کمونیست و همه اینها با هم جمع شوند، هر اطلاعاتی ای که بدهیم هیچ تأثیری در دنیای واقعی نمی گذارد.

مشکل این است که برای بخش اعظم چپ در خارج کشور سیاست یک شکل جبهه ملی ای به خود گرفته است. یعنی دیدار، جمع شدن، ائتلاف های کاغذی را شکل دادن و غیره. سیاست تبدیل شده است به علم جمع شدن کنار هم و امضا دادن و بیانیه مشترک دادن و موضع گرفتن. سوال من این است که فرض کنید راه کارگر و کومله و فلان حزب یک موضعی را گرفتند. چه اتفاقی می افتد؟ هیچ. این دیپلماسی است و ربطی به تناسب قوای

بازی می کنند. نمونه هایش را هر سال می بینیم و امسال هم دارد اتفاق می افتد.

بعد از این قدمه میرویم سراغ اولین مساله ایکه در رابطه با حداقل مزد به آن مراجعه می شود و مبنا قرار میگیرد، یعنی قانون کار جمهوری اسلامی.

اولین مساله ای که در رابطه با تعیین حداقل دستمزد هر ساله مطرح است و امسال هم در جریان است ارجاع حداقل مزد به قانون کار است. ماده 41 قانون کار بر لزوم تأمین معیشت یک خانوار 4 نفره کارگری و همچنین تعیین حداقل دستمزد سالیانه بر مبنای نرخ تورم اعلامی بانک مرکزی تاکید دارد.

اما خود نهادهای دولتی مدام گلگی دارند که دولت و کارفرما این قانون رانادیده میگیرند و خود تصمیم میگیرند. من اینجا جدولی دم دست دارم که افزایش حداقل دستمزد در 7 سال گذشته، نشان می دهد که حداقل دستمزد با این دو شاخص هیچوقت خوانایی نداشته و ندارد: ←

درصد افزایش نسبت به سال قبل	حداقل دستمزد	سال
18%	150000	85
22%	183000	86
17%	219600	87
17%	263520	88
13%	303000	89
9%	330300	90
18%	389700	91

واقعی و ربطی به تغییر تناسب قوای واقعی ندارد. آن کسی می تواند دنیا را عوض کند که نیروی عوض کردن را سازمان داده و به میدان آورده است. برای تغییر دادن باید نیروی تغییر دهنده را بسیج کرد. با اطلاعیه و همکاری و دوتا پلاتفرم دادن، کسی جلب نمی شود. آن هم طیفی که از طرفداران منتظری تا آدم های چپ تر و کمونیست تر در آن شرکت دارد. مخرج مشترک اینها چیز خاصی ندارد واین فعالیت ها نگاه داشتن قیافه بشاش و فعال نشان دادن خود است که گویا ما داریم فعالیت می کنیم، اتحاد عمل می کنیم. مشکل این است که عملی در حال انجام نیست که اتحاد آن چیزی را تغییر دهد.

اگر کسی بخواهد در ایران کاری بکند باید نیرو بسیج کند و نیرو بسیج کردن هم این نیست که از دور و پیامبرگونه احکامی صادر کرد. باید نیرو بسیج کرد و باید نیروهای طبقاتی را بسیج می کرد. اعتبار کمونیست ها بیشتر از هر کس به بسیج کردن طبقه کارگر است.

شما اشاره کردید اعتراضات کارگری موفق نبودند. اینطور نیست، خیلی از اعتراضات کارگری موفق بودند و توانستند شکستی را به بورژوازی تحمیل بکنند. نمونه آن نیشکر هفت تپه، و ماهشهر بودند. هرجا که کارگران متحد هستند و رهبری درست دارند بورژوازی را شکست می دهند و رمز شکست دادن بورژوازی هم همین است.

کمونیستی که امروز به جای چشم دوختن به طبقه کارگر، طبقه ای که قاعدتاً بنا به تعریف باید پایه اش باشد، تنها در خارج کشور اعلامیه میدهد راه به جایی نخواهد برد. صد بار از این اعلامیه ها دادند، در هیچ جای دنیا سرسوزنی تأثیر نگذاشته اند. آخر سر هم وقتی که شلوغ می شود هر کس می رود دنبال جنبش طبقاتی خودش. هزار تا اعلامیه هم دادند اما نهایتاً در جریان سبز تجزیه شدند. مخالف های سابق سبز هم دنبال سبز رفتند. این دوره هم به همین صورت است. بخصوص فضای بیمار و منزوی خارج کشور، که ظاهرا هرچه رادیکال تر باشید رابطه تان باید با جامعه کمتر و ضعیف تر باشد! شخصاً علاقه ای ندارم در چنین پروسه ای درگیر شوم و فکر می کنم که طبقه کارگر هم باید برود دنبال همان کاری که باید بکند و کمونیست ها هم باید بروند دنبال کاری که باید انجام بدهند و آن هم متشکل کردن سیاسی و عملی طبقه کارگر در صحنه سیاست ایران است. این را من راه درست تری میدانم .



زور طبقه کارگر است و نه خوش نینتی یا بهتر و بدتر بودن جناح های بورژوازی. یک خاصیت مهم چنین تلاش هائی باید خنثی کردن توهم به خوش نیتی این یا آن بخش بورژوازی و یا توهم به این یا آن جناح دولتی است.

دیدن این واقعیت نباید سخت باشد که اگر فردا، بجای روی آوردن به درگاه انصاف کارفرمایان و یا نهاد های مختلف دولت شان، فرض کنید کارگران ذوب آهن، برق، آب، نفت و خودرو سازی ها مطالبه واحدی در قبال قانون کار را اعلام کنند و برای اعلام حمایت خود از چنین سندی یک روز یا حتی چند ساعت دست از کار بکشند. چنین رویدادی کل جدال بر سر قانون کار در سطح جامعه، حتی در میان بورژوازی و جناح های دولتی شان را از بن عوض میکند و از نو میچیند. جدال از جدال میان احمدی نژادی ها و اصول گرایان به جدال میان طبقه کارگر و کل بورژوازی تغییر میکند و ما شاهد پدیده دیگری در سطح جامعه خواهیم بود که نه تنها بورژوازی را مجبور میکند تا تلاش کنند خود را در توافق با چنین سندی اعلام کنند یا کمتر با آن مخالفت کنند بلکه کل صحنه سیاست در جامعه ایران را، به نفع طبقه کارگر، تغییر میدهد.

هر چه به انتخابات رئیس جمهوری نزدیک تر شویم این جدال داغ تر میشود و فرصت برای استفاده طبقه کارگر برای جلو کشیدن خود بازتر میشود. این اوضاع به فعالین کمونیست و فعالین واقعی طبقه کارگر اجازه میدهد تا طبقه کارگر را در مقابل کل بورژوازی متحد تر کنند، توهمات اش را بزنند و دست آحاد طبقه، از پیر و جوان، زن و مرد، هر صنعت و رشته و هر قومیت و زبانی را در دست هم بگذارند و آنها را به زیر یک پلاتفرم و یک پرچم مطالباتی کارگری متحد کنند. مهم نیست چنین سندی چند بند دارد.

باید مطالباتی نظیر آزادی تشکل، بیمه بیکاری مکفی، آزادی اعتصاب و غیره را در بر داشته باشد. نظیر سندی که قبلا به آن اشاره کردم که چند سال پیش چند تشکل کارگری اعلام کردند. باید این مطالبات به خواست بخش وسیعی از طبقه کارگر، بخصوص پرولتاریای صنایع اصلی تبدیل شود. چنین رویدادی مطالبات طبقه کارگر را به شاقولی تبدیل میکند که حتی بخش های مختلف بورژوازی در جدال میان خود باید با آن "لاس بزنند".

مصطفی اسد پور : در رابطه با موقعیت طبقه کارگر، و از جمله قانون کار و خدمات اجتماعی، تعداد زیادی از روشنفکران، اقتصاد دانان و روزنامه نگاران جلو آمده اند که ضمن اینکه اخبار مربوط به وضعیت طبقه کارگر در اروپا و ایران را منتشر میکنند، استدلال میکنند که همه جای دنیا دارند حقوق کارگر را میزنند، دستمزد ها را پایین می آورند و حتی اتحادیه های کارگری خود زیر این قوانین را امضا میکنند و به آنها رضایت میدهند تا وضع اقتصاد بهتر بشود. تا کار ایجاد شود و چرخ اقتصاد جامعه راه بیافتد. این استدلالات امروز حتی توسط اداره کار، دولت احمدی نژاد و سرمایه داران تکرار میشود و چیزی به اسم "منافع دراز مدت طبقه کارگر" را به خورد جامعه دارند میدهند که گویا برای برون رفت از

قانونی در دفاع از این یا آن خواست کارگری به دولت تحمیل شده است اما اجرا نمیشود. میخواهیم بگویم که قانون و کار قانونی بیش از آنکه درباره این باشد که چه چیز به قانون تبدیل شده است باشد، انعکاس تناسب قوای روی کاغذ نیامده میان طبقه کارگر با دولت سرمایه دارای است. اگر طبقه کارگر دائم در حال تغییر تناسب قوا به نفع خود نباشد حتی قانونی که احياناً قبلاً به بورژوازی تحمیل کرده است زیر پا گذاشته میشود.

اما این واقعیت نباید مانع از آن شود که متوجه باشیم که نفس تصویب یک قانون انعکاس و تثبیت تناسب قوای خاصی میان طبقه کارگر و دولت سرمایه داری، به نفع یا علیه منافع کارگری، است. قانون تثبیت پیروزی یا شکست است. به این اعتبار بسیار مهم است. فرض کنید امروز در جمهوری اسلامی قانوناً اعتصاب آزاد اعلام شود. دولت یا کارفرما نتواند یک اعتصاب را غیر قانونی اعلام کند. طبقه کارگر هم بتواند مثل بورژوازی مغازه، شرکت یا کارخانه خود را ببندد؛ بتواند هر جا که تصمیم گرفت، همانطور که دکان دار میتواند کرکره دکان اش را بکشد، کارخانه را تعطیل کند و یا دست از کار بکشد. روشن است که چنین قانونی طبقه کارگر را در موقعیت مناسب تری قرار میدهد. درست است که قانون تناسب قوا است. اما قانونی شدن مثلا اعتصاب یا تشکل های کارگری، سطح این تناسب قوا را در جای مناسب تری برای طبقه کارگر قرار میدهد و فقدان آنها طبقه کارگر را در موقعیت نا مناسبتری قرار میدهد. وجود چنین قوانینی سطح و نوع انجام کارهای فرا قانونی برای طبقه کارگر را به شدت وسیع تر میکند.

میخواهم بگویم که مبارزه برای تثبیت خواست های طبقه کارگر در شکل قانون عرصه بسیار مهمی از مبارزه کارگری و کلا هر بخش از جامعه است. اما تلاش برای چنین قانونی کردن هائی تنها با مبارزه متحد کارگری و با ایجاد و حفظ درجه بالائی از آگاهی و روشن بینی طبقاتی در طبقه کارگر ممکن است و نه با ایجاد توهم به دولت و نظام سرمایه داری نه با التماس و عریضه نویسی به نهاد های مختلف دولت بورژوازی و یا کارفرمایان. عریضه نویسی به نهاد های دولتی فرقی با عریضه نویسی به کارفرمایان ندارد. البته اینجا باید اشاره کنم که رهبران کارگری گاه در چنین فعالیتی شرکت میکنند برای آنکه به طبقه کارگر نشان دهند که این کارها فایده ندارند. برای مبارزه علیه توهم کارگران به دولت بعنوان یک پدیده غیر طبقاتی و ندیدن آن به عنوان دولت سرمایه داران و نشان دادن این واقعیت است که تنها راه مبارزه متحد و مشترک طبقه کارگر در زیر خواسته های مشترک در مقابل کل بورژوازی و دولت بورژوائی است.

به هر حال، مبارزه برای تصویب مطالبات طبقه کارگر به شکل قانون بخش جدا ناپذیر از مبارزه این طبقه برای بهبود شرایط زندگی اش، برای ایجاد تناسب قوای مناسب تری با سرمایه داران و با دولت آنها و به خصوص برای گسترش سطح آگاهی، اتحاد و تشکل در طبقه کارگر بوده است. در چنین مبارزه ای مهم است که رهبران کارگری به این طبقه نشان دهند که ضامن چنین قوانینی تنها

جلب طبقه کارگر راه انداخته است، با شرایط مناسب تری روبرو هستیم که یک قانون کار انقلابی آلترناتیو و یا حتی همان سند مطالبات مبنا قرار بگیرند و توده هرچه وسیعتری از طبقه کارگر حول آن متحد شوند.

میخواهم بگویم انتخاب میان دو آلترناتیو شوراهای اسلامی یا انجمن های صنفی احمدی نژاد انتخاب میان سگ زرد و شغال است. انتخاب میان دو آلترناتیو از بالا سازمان داده شده توسط بورژوازی است که البته برای موجه کردن خود و برای جلب توده طبقه کارگر مجبور میشوند که اینجا و آنجا به بی عدالتی به کارگر هم اعتراض کنند. این منطق همه تشکل های زرد است از اتحادیه های مافیایی آمریکا تا اتحادیه های زرد و ضد کارگری انگلیس و سوئد. این انتخاب، از هر طرف که بروید، به ضرر طبقه کارگر منجر میشود.

جدال امروز را باید به امکانی برای رهبران کارگری و فعالین کمونیست آن تبدیل کرد که به جان طبقه کارگر بیفتند، آن را متشکل تر، آگاه تر، متحد تر و با پرچم یکسانی به میدان بکشند. این کار نتنها میتواند بورژوازی را بیشتر زیر فشار قرار دهد و به تسلیم در مقابل این مطالبات بکشد و به دست آورد های بیشتری برای طبقه کارگر منجر شود، نتنها طبقه کارگر را برای مبارزات تعیین کننده تر آتی متحد تر و آگاه تر کند بلکه کل جامعه را میان دو قطب کارگری و بورژوازی پلاریزه کند.

در غیاب چنین فعل و انفعالی، انتخاب بین دو آلترناتیو بورژوازی؛ طرفدار این و مخالف آن بودن، نسخه دیگری از انتخاب میان طرفداری از احمدی نژاد یا اصول گرایان در انتخابات است که باخت طبقه کارگر است.

اشاره کردم که بورژوازی ایران سعی میکند طبقه کارگر را به این سمت ببرد و طبقه کارگر را به انتخاب میان یکی از آلترناتیو های مورد قبول بورژوازی محدود کند. سوال درست این است که آیا کمونیست های طبقه کارگر ایران میتوانند قطب سومی را، نه در سطح شعار و اعلامیه، بلکه بطور واقعی روی زمین سفت جامعه، شکل دهند یا نه؟ آیا میتوانند توده کارگر را دور چنین قطبی جمع کنند یا نه؟

این آن چالش بزرگی است که در مقابل فعالین طبقه کارگر قرار دارد. واضح است که تحقق چنین امری محتاج فعالیت فشرده و وسیعی است. محتاج هماهنگی رهبران کارگری، تاکتیک ها، ایجاد انواع شبکه ها و تشکل های دائم یا موقت و مهمتر از آن محتاج کاردانی، تدبیر و عقل طبقاتی رهبران کمونیست طبقه کارگر است.

مصطفی اسد پور: جنبه دیگری از این بحث را باز میکنم و آن هم مسئله قانون و کارگر است. یعنی طرف حساب شدن کارگر با دولت و با کارفرما بر سر قانون. این مسئله کلاسیک طبقه کارگر به حساب می آید. از طرفی گفته میشود که قانون و اصلاحیه ای که الان جمهوری اسلامی میخواهد به مجلس ببرد هیچ چیز تازه ای ندارد. همه اینها تا حالا بدون وجود قانون عملاً اجرا شده است. قوانین مربوط به کار موقت، مسئله دستمزد ها و خیلی مسائل دیگر. سوال این است که چه اهمیتی دارد کارگر برای قانون شمشیر بزند؟ مگر نه این است که در میدان واقعی نبرد زور کارگر است که میتواند طرف حساب دولت بشود؟ مثلاً در دولت جمهوری اسلامی اعتصاب ممنوع است ولی کارگر هر جا توانسته اعتصاب کرده و بقول خود کارگران پاسداران و دولت و غیره هیچ غلطی نتوانسته اند بکنند. اهمیت اینکه بر سر قانون جنگید چیست؟

کوروش مدرسی : ببینید قانون تنها آن چیزی نیست که روی کاغذ آمده و تصویب شده است. قانون بیش از هر چیز تناسب قوای واقعی میان دولت و جامعه و بخصوص میان طبقه کارگر و دولت است. به این معنی خیلی مسائل هستند که قانون برایشان تصویب نشده و یا قانون در موافقت و یا در مخالفت با آن تصویب شده است اما عملاً از جانب کارگران و یا از جانب کارفرمایان و دولت رعایت نمیشوند و کسی هم عملاً نمیتواند قانون را اجرا کند. مثال اعتصاب است که غیر قانونی است اما هر جا که تناسب قوا اجازه داده است انجام گرفته شده و دولت هم کار زیادی نتوانسته است بکند. و یا بعکس

است. همانطور که مثلاً در آمریکا در نهایت شما تنها میتوانید بین حزب جمهوریخواه یا حزب دمکرات انتخاب کنید یا در انگلیس میان حزب محافظه کار و حزب کارگر، در ایران هم طبقه کارگر را در مقابل انتخاب میان محافظه کارها و اصلاح طلبان یا امروز میان انتخاب احمدی نژادی ها و طیف رنگارنگی به اسم اصول گرایان قرار داده است. اما این انتخاب بر متن سه مؤلفه ای که قبلاً به آن اشاره کردم متعین میشود و یا شکل میگیرد.

این جدال از یک طرف واقعی است یعنی جدالی برای تعرض به طبقه کارگر و برداشتی توده کارگر و زحمتکش از ثروت جامعه است و از طرف دیگر جدال میان جریان های سیاسی و اجتماعی بورژوائی است که در جمهوری اسلامی، در قالب نظام، در مقابل هم قرار گرفته اند. هر کدام از جناح های بورژوازی میخواهند برای امر خود بیشترین نیرو، از طبقه کارگر و توده زحمتکش، را به خود جلب کند.

این کشمکش را در این قالب جعلی که آیا انجمن های صنفی "منتخب" کارگران، پیشنهادی احمدی نژاد و دولت، بهتر است یا شوراهای و انجمن های اسلامی، معرفی میکنند. در نتیجه میخوانند طبقه کارگر را به طرفداری از یکی از دو طرف بورژوازی در این جدال محدود کنند.

فکر میکنم بعکس تصویری که شما دادید که جدال بر سر قانون کار در جنبش کارگری نهادینه نشده است، طی سال های عمر جمهوری اسلامی، و حتی قبل از آن، تحرک حول قانون کار و مبارزه بر سر مطالبات کارگران همیشه داغ بوده است. میدانم که این جدال کمتر به اعتراضات خیابانی و یا عصیان کشیده است، که البته این اعتراضات هم کم نبوده است. اما شکل مبارزه و اعتراض طبقه کارگر با سایر بخش های جامعه مانند دانشجویان یا جوانان که اساساً شکل اعتراض خیابانی یا تظاهرات به خود میگیرند، فرق میکند. مبارزه کارگری دیرتر به تظاهرات میرسد. اما در اشکال دیگر وجود دارد. اعتراض کارگری، تلاش برای شکل دادن به قانون کار بهتر همیشه وجود داشته است و اتفاقاً یکی از مکانیسم های نهادینه در طبقه کارگر است که با توجه به اختناق سیاسی و ممنوعیت تشکل های واقعی کارگران، که در قالب شبکه های مبارزاتی که شکل سیال تری دارند، در جریان بوده است. این حساسیت به قانون کار بخصوص در میان پرولتاریای صنعتی ایران از یک طرف و کارگران کارگاه های کوچک، که همیشه مورد ظلم و بی عدالتی بسیار شدید تری از پرولتاریای صنعتی ایران قرار میگیرند، همیشه زنده بوده است.

اما فکر میکنم در مورد نحوه برخورد به این تلاش "جدید" نظام سرمایه داری در ایران به جای انتخاب میان دو آلترناتیو بورژوازی در ایران باید به این روند به عنوان یک فرصت برای کارگران آگاه نگاه کرد. وقتی که چنین جدال هائی در میان بورژوازی بالا میگیرد و موضوع طبقه کارگر به سطح جدل ها و مباحثات علنی و بنا بر این قابل توجیه کشیده میشود، دخالت در آن از جانب کارگران آگاه، رهبران و فعالین طبقه کارگر نیز مجاز و یا بهتر بگویم موجه میشود. در چنین متنی توده طبقه کارگر هم گوش شنوا تر و حساسیت بیشتری به استدلالات و روشنگری ها فعالین کارگری، بخصوص فعالین کمونیست آن، پیدا میکند.

وقتی که اوضاع داغ میشود و، بخصوص، وقتی که جناح های مختلف بورژوازی به سر کول همدیگر میزنند، در پایین فرجه باز میشود که حرف های عمیق تر و رادیکال تر و انسجام و حدت عمیق تر و رادیکال تر را شکل داد. به عبارت دیگر دست رهبران کارگری برای آگاه کردن، آموزش، متحد کردن طبقه کارگر و پیش گذاشتن آلترناتیو سوم، آلترناتیو کارگری، در مقابل دو انتخابی که بورژوازی در مقابل طبقه کارگر قرار میدهد، بازتر میشود.

اگر به خاطر داشته باشید، همین چند سال پیش بود که چند تشکل کارگری، منجمله بچه های نیشکر هفت تپه، مطالباتی را، گمان میکنم تحت عنوان حداقل مطالبات کارگری در قبال قانون کار، اعلام کردند. این در شرایطی بود که جدال بر سر قانون کار به اندازه امروز به اصطلاح داغ نبود. امروز، با توجه به کشمکشی که خود بورژوازی برای

بحران راه دیگری نیست. حتی اساتید و روشنفکران دانشگاهی قدم جلو گذاشته اند و از زبان مارکس این استدلال‌ها را توجیه یا تئوریزه میکنند. این طنز تلخی است اما چگونه باید با این استدلال‌ها و تئوری‌ها طرف شد؟

کوروش مدرسی : این استدلال چه از زبان خود بورژوازی و چه از زبان مارکس، توسط به اصطلاح مارکسیست‌ها، همه جای دنیا در جریان است. چنین استدلال‌هایی قبل از اینکه چیزی در باره تئوری، چه از طرف خود بورژوازی و چه از طرف به اصطلاح مارکسیست‌ها، بگوید در مورد ذهنیّت یا عقل سلیم پشت آن حکم میدهد. بالاخره اینجا هم یک بار دیگر میبینیم که در جامعه طبقاتی عقل سلیم هم طبقاتی است. عقل سلیم بورژوازی چیزی را حکم میکند و عقل سلیم کارگری چیزی دیگری را. همانطور که عقل سلیم برده و برده دار در جامعه برده داری و دهقان و مالک در جامعه فئودالی دو چیز مختلف و متضاد است.

تئوری به کنار، این استدلال‌ها بر این اساس استوار هستند که ظاهرأ، برای نجات از بحران اقتصادی سرمایه داری، کارگر باید گرسنگی بکشد، فرزندان، لاقل برای یک نسل، از خدمات اجتماعی محروم تر شود، کارگر کار بیشتر و شدیدتری بکند، دستمزد کمتری بگیرد، دیرتر بازنشسته شود، بیمه‌های بهداشتی و خدماتی کارگر و خانواده کارگری پایین بیاید، مریض که شد نتوانید به دکتر مراجعه کند و غیره تا آنقدر نرخ سود سرمایه دارها بالا برود تا تشویق بشوند که سرمایه‌هایشان را کار بیاندازند، تا تشویق شوند بیشتر و بیشتر از گرده من و شما کار بکشند.

واقعیت این است که در جامعه هم ثروت، در شکل سرمایه، هم در شکل کالا وجود دارد. مشکل این است که وقتی نرخ سود پایین می‌آید سرمایه‌دار سرمایه‌اش را از تولید بیرون میکشد یا کالاها برای بخش اعظم جامعه قابل دسترس نیستند. در نتیجه ظاهرأ استدلال این است که باید شیرینی حاصل استثمار کارگر را آنقدر زیاد کرد که سرمایه‌دار دهانش آب بیفتد و دوباره به تولید برگردد یا وام بدهد و بهره ببرد!

این چنین استدلال‌هایی نه اینکه اصلا ربطی به مارکس ندارد، ربطی به بشریت و انسانیت ندارد. این گونه استدلال‌ها در واقع زبان گویای بورژوازی در جامعه است که مشتاق آن است که سود اش را بالا ببرد و تنها شاخص عقل سلیم اش همین است. از دنیا چیزی جز این نمیفهمد. مهم نیست چنین استدلال‌هایی را از زبان مارکس بگویند، یا از زبان پیغمبر اسلام، آدم اسمیت و یاریکارو و یا اوباما و احمدی نژاد و جرج بوش. طبقه کارگر حتی از سر منطق ساده طبقاتی خود و از سر عقل سلیم ضد استثمار خود میتواند محتوای طبقاتی و ضد انسانی این استدلال‌ها بفهمد.

فقط همین منطق ساده را جلو بگذارید که مطابق آن برای اینکه جامعه متعالی بشود ما باید بیشتر کار بکنیم برای اینکه از بحران خارج شویم باید سرمایه‌دار خوشحال و تشویق بشود و بر گرده ما بهتر سوار شود! در این استدلال امکان پذیری اینکه میشود اصلا کل ابزار تولید را از دست همه سرمایه‌دارها در آورد، تولید برای سود را با تولید برای رفع نیازهای انسان جایگزین کرد را از دایره هرگونه امکان‌پذیری و هرگونه عقل سلیمی خارج میشود.

امروز اعلام میکنند که گویا وضع اقتصادی همه بد است. اما اینطور نیست. در همین بحران هم سرمایه‌دارها پولدارتر شده‌اند و تمرکز ثروت در دست تعداد معدودتری بشدت افزایش پیدا کرده است. در همین ایرانی که ظاهرأ "همه" به بحران خورده‌اند، ایران جزء محدود کشورهای است که اتوموبیل‌سازی‌های پورشه، لامبورگینی و فراری شعبه فروش تازه باز کرده‌اند و فکر کنم پورشه اعلام کرده است که فروشش در ایران حتی از عربستان سعودی و کویت و غیره بالاتر است. این نوع اتوموبیل‌ها را که کارگر نمی‌خرد. این تنها یک نمونه است. بخشی از جامعه پولدار و پولدارتر شده‌اند و بخش دیگری فقیر و فقیرتر. استدلال روشنفکران و آکادمیک‌ها و اقتصاددانان بورژوازی این است که این کافی نیست. باید بورژوازی را از این فربه‌تر کرد تا وضع بقیه خوب شود. این کجای منطق یا عقل سلیم دنیا می‌گنجد؟ جز عقل سلیم و منطق یک بورژوازی

دست آورد‌های بیشتری منجر شود. محدود کردن کارگر به دیدگاه‌ها و انتخاب‌هایی که بورژوازی پیش میگذارد این طبقه را تا ابد برده دنیای سرمایه داری و در نتیجه قربانی همیشگی آن تبدیل میکند.

فعال کمونیست طبقه کارگر باید، در مقابل این خیل عظیم توجیه‌گران سرمایه داری، چه در عرصه فکری و چه در متن تجربه روزمره طبقه کارگر، وارونگی دنیا و منطق غالب بر آن را برای توده کارگر روشنتر کند و در نتیجه اتحاد طبقاتی در صفوف طبقه را تقویت نماید. نشان دهد که امروز میشود این دنیا وارونه را روی پا گذاشت، از شر جامعه سرمایه داری و بردگی مزدی و کارگر و سرمایه‌دار بودن نجات پیدا کرد.

این جدالی عظیم در همه ابعاد جامعه است و جدالی است که در آن فعال کمونیست و فعال کارگری تنها با بحث راجع به قانون کار روبرو نیست. با بحث در مورد کل جنبه‌های زندگی اجتماعی و فردی روبرو است. در غیاب چنین گسترشی از بحث، فعال کارگری و کمونیست زورش به بورژوازی و متفکران اش نخواهد رسید. باید به عقل سلیم طبقاتی پرولتاریای صنعتی متوسل شد و آن را مینا قرار داد. فعال کارگری و فعال کمونیست، اگر میخواهد طبقه کارگر را متحد کند، باید کل دنیای سرمایه داری را به نقد بکشد، باید نفس وجود کارمزدی را مورد سوال قرار دهد و تضاد انقیاد اقتصادی با شأن انسان را نشان دهد. باید جامعه‌ای

فعال کمونیست طبقه کارگر باید، در مقابل این خیل عظیم توجیه‌گران سرمایه داری، چه در عرصه فکری و چه در متن تجربه روزمره طبقه کارگر، وارونگی دنیا و منطق غالب بر آن را برای توده کارگر روشنتر کند و در نتیجه اتحاد طبقاتی در صفوف طبقه را تقویت نماید. نشان دهد که امروز میشود این دنیا وارونه را روی پا گذاشت، از شر جامعه سرمایه داری و بردگی مزدی و کارگر و سرمایه‌دار بودن نجات پیدا کرد.

این جدالی عظیم در همه ابعاد جامعه است و جدالی است که در آن فعال کمونیست و فعال کارگری تنها با بحث راجع به قانون کار روبرو نیست. با بحث در مورد کل جنبه‌های زندگی اجتماعی و فردی روبرو است. در غیاب چنین گسترشی از بحث، فعال کارگری و کمونیست زورش به بورژوازی و متفکران اش نخواهد رسید. باید به عقل سلیم طبقاتی پرولتاریای صنعتی متوسل شد و آن را مینا قرار داد. فعال کارگری و فعال کمونیست، اگر میخواهد طبقه کارگر را متحد کند، باید کل دنیای سرمایه داری را به نقد بکشد، باید نفس وجود کارمزدی را مورد سوال قرار دهد و تضاد انقیاد اقتصادی با شأن انسان را نشان دهد. باید جامعه‌ای را تصویر کند که در آن انقیاد اقتصادی وجود ندارد و در نتیجه در آن انقیاد فرهنگی، انقیاد سیاسی، انقیاد جنسی و غیره مطلوبیت و جایگاهی ندارد. باید تصویر رایج در دنیای ما که من به شما پول میدهم، شما باید برای من کار میکنید، اگر من به شما کار ندهم شما از گرسنگی و بیکاری به تباهی کامل کشیده میشوید، خانواده تان به خاک سیاه نشاند می‌شود و غیره به نقد کشیده شوند. چنین نقدی پایه پیچیده‌ترین تئوری‌های بورژوائی را ارّه میکند.

میشوند و میگویند باید شیر بیشتری بدهی، غذای کمتر بخوری تا آن گاودار بتواند بیشتر گاو استخدام کند و از سر منفعت خودش غذای بیشتر و بهتری به گاو‌ها بدهد. پیشینیان همین طبقه بورژوا و روشنفکران آن برای برده و رعیت هم همین استدلال‌ها را میکردند.

کجاست کسی که به نفس برده داری، نفس سرمایه داری، نفس استثمار انسان از انسان اعتراض دارد و میخواهد این پدیده‌های شنیع همین امروز بر بیافتد؟

جدال بر سر قانون کار و قوانین مربوط به خدمات اجتماعی و بحث‌هایی که حول انتخابات رئیس جمهوری پیش آمده است تنها بحث‌هایی در مورد دولت یا اسلامیت آن نیست. چنین برخوردی باز هم صورت مساله، از زاویه طبقه کارگر، را از بحث خارج میکند، آن را در قالب دیدگاه‌های بورژوازی غیر مذهبی محدود میکند و بورژوائی است. این جدال‌ها بخصوص باید حول جدال میان کمونیسم طبقه کارگر با سرمایه داری متمرکز شود. باید به بحث بین کارگر کمونیست با این جوجه روشنفکرهای دسته‌چندم بورژوائی، که میخواهند طبقه کارگر را قانع کنند که تو گاو شیرده هستی و باید شیر بیشتر بدهی، تبدیل شود. این چنین بحث‌هایی است که آگاهی طبقاتی در صفوف طبقه کارگر را گسترش میدهد و حتی در کوتاه مدت میتواند به

دیگر کسی نام فرزندش را آدلف نمی گذارد!

در حاشیه قضاوت گنجی در مورد اپوزیسیون

ثریا شهابی

Soraya.shahabi@yahoo.com



فرض می شود، البته اگر کوچکتر قلمداد نشده باشد. متفقین و یهودیان مرتباً متهم به همکاری شده و آلمانی ها تبرئه می شوند... او بیشتر وقت و انرژی خود را صرف توجیه رفتار هیتلر می کرد و ادعا می کرد که قتل عام یهودیان با نام رهبر آلمانی ها انجام شده است. اما در سال ۱۹۸۸، اپروینگ به گروه انکار کامل هولوکاست پیوست و اعلام کرد که در اثر تأثیر "علمی" گزارش لوکتر تغییر عقیده داده است، علمی که نشان می دهد هیچ اتاق گاز سمی در اردوگاه مرگ آشویتس وجود نداشته است... او سفرهایی به دور دنیا انجام داد، و در سخنرانی های خود برای نئونازی ها و سایرین، مثلاً اینگونه ادعا کرد "که زنان بیشتری در حادثه چاپاکوئیدیک (Chappaquiddick) در ماشین "ادوارد کندی" کشته شدند تا در اتاقهای گاز در آشویتس".

نسخه مطابق اصل نیست. آقای اپروینگ منافع مستقیم شخصی در تبرئه هیتلر و نازی ها داشت! نه در هالوکاست نقشی داشت و نه در به قدرت رسیدن و در قدرت ماندن حزب نازی و هیتلر! در عین حال اپروینگ "جسارت" ویژه ای در تحریف تاریخ در مقابل جهانیان از خود نشان داد. چرا که بعد از سقوط رایش سوم، او را در دادگاه تاریخ خود ساخته، تبرئه کرد. در بررسی گنجی اما، شجاعت و جسارت ویژه ای وجود ندارد! چرا که حکومت مورد دفاع او هنوز در قدرت است! و در عین حال گنجی منافع شخصی مستقیمی در تبرئه خمینی و جمهوری اسلامی ایران در دادگاه خود، دارد!

مجاهد، یک باند و گروه مافیایی، اسلامی و بی مسئولیت، است. مجاهد هرچه کرده باشد، به آقای گنجی و حکومت سی ساله جمهوری اسلامی ایران، کمترین بدهکاری ندارد. این را خود گنجی بهتر از همه میدانند. میدانند که جمهوری اسلامی باید از نظر "اخلاقی" توسط او نسبت به اپوزیسیون "برتری" بیابد تا شاید بروام بماند و آقایان دگراندیشان مذهبی ما، که اخیراً طرفدار "حقوق بشر اسلامی" شده اند، بتوانند کارشان را بکنند. پدیده گنجی به گذشته اش و به برقراری جمهوری اسلامی، زنده است. در لایراتوار آقای گنجی، اپوزیسیون از نظر اخلاقی به جمهوری اسلامی و خمینی و بیت امام و فیضیه و مجلس و اوین و اعدام صدها هزار نفر و لعنت آباد و خاوران و ... بدهکار است.

حزب نازی و هیتلر اگر سقوط نمی کرد و در جنگ شکست نمی خورد، حتما امروز نمایندگان در کنار نمایندگان جمهوری اسلامی و انگلیس و فرانسه و آمریکا و روسیه، مشغول تمرین "حقوق بشر" اسلامی یا آریایی بودند. و جهان برای رسیدگی به هالوکاست و فجایع فاشیسم، باید هنوز صبر میکرد و احتمالاً قضاوت های آقای اپروینگ در مورد فجایع نازیسم خریدار بیشتری پیدا میکرد! رایش سوم اما سقوط کرد و در پرتو آن پرده از گوشه هایی از جنایات فاشیسم هیتلری برداشته شد. از آن پس کسی نام کودکش را آدلف نمی گذارد. گنجی و دوستانش باید خود را برای روزهایی که دیگر کسی نام کودکش را روح الله نمیگذارد آماده کنند! نام نویسی در هئیت منصفه دادگاه رسیدگی به درجه اخلاقی بودن جمهوری اسلامی، با منافع شخصی و مستقیم گنجی در تناقض است. قاضی خود مشمول نادرستی که توسط متفقین انجام شده، برابر است.

زن در جهان مدرن معاصر ثریا شهابی

خبر تجاوز جنسی و "زجرکش" شدن یک دختر جوان ۲۳ ساله در دهلی، توسط شش مرد، در اتوبوسی در حرکت در پایتخت هند، جهانی را نسبت به ابعاد خشونت و نا امنی زنان در هند، در شوک فروبرد و موجی از خشم را در سراسر هند برانگیخت.

توحش و حیوانی نامیدن، سببیت و رفتاری که با این زن طی دو ساعت آخر زندگیش شده است، ارفاق زیادی به مرتکبین آن و بی انصافی در حق حیوانات است. خون آشام ترین وحوش با اعضا تیره خود چنین نمی کنند. جامعه هند زیر فشار انفجار اعتراضی بود که طی چند هفته تمام فضای جامعه را تحت تأثیر قرار داده بود، که اخبار تجاوز گروهی به زنان بیشتری را منتشر کرد. چهار هفته پس از جنایت دهلی، زن ۲۹ ساله دیگری، مسافر یک اتوبوس دیگر در ایالت پنجاب، توسط شش نفرمورد تجاوز قرار گرفت! باز مسئله خشونت علیه زنان در هند و کشورهای همجوار، به میدیا کشیده شد. و داستانهای هراسناک زندگی دهها و دهها زن دیگری که چهره ایشان با اسید و توسط همسران منهدم شده بود، روی صفحه تلویزیونها در سراسر جهان، و به منازل مردم، رفت. داستان قدیمی و شناخته شده "سنت دیرینه" قتل دلخراش نوزادان دختر در هند، شکنجه و به آتش کشیدن عروسان به خاطر کمبود جهیزیه، زندگی و مرگ "عروسان" خردسال، و دهها و دهها شکل دیگر قضاوت و بی رحمی نسبت به زنان و دختران، باز زنده شد! و جهانی را از زندگی در این باطلاق ضد انسانی، بیزار کرد. گزارشات و آمار، تنها گوشه بسیار کوچکی از ابعاد بربریت قرون وسطایی علیه زنان، که از هند تا سوئد و از آمریکا تا آفریقا فاجعه میآفریند، را منعکس میکند. با گذاشتن زنان و دختران به جهانی با چشم اندازی مخوف و هراسناک از تعرض جنسی، بخصوص در جوامع مذهب زده و فقر زده، نه استثنا و حادثه، که قاعده زندگی اکثر زنان و دختران است. آزار جنسی زنان، امروز بخشی از "فولکلور" مردم جهان، است. جایی کمتر و جایی بیشتر! چشم کشوند به دنیایی ترسناک و ناامن از نظر جنسی، برای اکثر زنان و دختران در سراسر جهان، از جمله مفروضات و داده های زندگی امروز است. زن ستیزی، این یادگار عهد عتیق و قرون وسطایی، مدرن امروز بخش انتگره ای از جهان صنعتی و مدرن معاصر است. اما چرا؟ و تاکی؟ علیرغم قرنهای تلاش جنبش های عدالتخواه و برابری طلب، علیرغم مدفون شدن انواع دیگر پدیده های مشابه عهد عتیق و قرون وسطایی چون انگیزاسیون و برده داری و ارباب و رعیتی و ...، طاعون زن ستیزی در جهانی با دستاوردهای عظیمی از تمدن و ثروت و دانش و آگاهی، ریشه کن نشده است؟ و چرا وپروس این بیماری هولناک اجتماعی، تا این اندازه جان سخت است؟

مربوط کردن جان سختی زن ستیزی، و فجایع هولناکی که از آمریکا تا آفریقا و آسیا بر سر زنان و دختران "نافرمان" یا "اضافی" ریخته شده است، به کمبود علم و سطح دانش بشر، سطحی تر از آن است که کسی را به فکر یافتن راه حلی ریشه ای بیاندازد. مربوط کردن اشکال فجیع تر زن ستیزی، در هند و پاکستان و سومالی و ایران و عراق و... به ناآگاهی بشر و فقدان دسترسی اش به ایده های انسانی، پیش پا افتاده تر از آن است که کسی را به تعمق اندازد. از چهارصد سال پیش و روزی که گالیله به جدال خدا رفت! از دویست سال پیش و روزی که انقلابیون در فرانسه کلیسای کاتولیک را به زیر کشیدند، بساط خدا را جمع کردند، و کشیشان صلیب برگردن و انجیل بدست را فراری دادند، بشر در سراسر جهان بیدار شده است! علم و قدرت بشر، برتری اش را بر خدایان همه مذاهب و باورهای ضدانسانی همه مذاهب، قرنها است که ثابت کرده است. از تعرض وسیع و جهانی علم و جنبش های اجتماعی به مذهب و خرافات و ایده های قرون وسطایی و از جمله قربانی کردن ساحره ها، قرنها گذشته است. حواله دادن مبارزه با اپیدمی جهانی لگدمال شدن زندگی و سلامت نسبی از جمعیت جهان، میلیاردها زنان، به رشد و اشاعه

واکسیناسیون علم و دانش، نه درمان که تنها مرهمی موقت بر دردهای ناشی از این باطلاق عفونی است. این پاسخ ها برای جهان صنعتی و مدرن سرمایه داری امروز که در آن سرعت و رشد کشفیات و اختراعات جدید تکنولوژیکی روزانه آن، از سرعت دستاوردهای یک قرن گذشته پیشی میگیرد، بیش از حد حاشیه ای و گمراه کننده است. جنبش های اجتماعی، و از جمله جنبش معترضین به فاجعه زن بودن در هند و پاکستان و افغانستان و عراق و ایران و ...، را حواله دادن به "آموختن این علم و آگاهی" که پاشیدن اسید بر صورت و پیکر زنان "بد" است! پاشاندن بذر این "آگاهی" که خشونت نسبت به زنان و آتش زدن عروسان "انصاف نیست!" و "تبلوغ" اینکه قتل نوزادان دختر دلخراش است، و حجاب اجباری "خوب نیست!" و حواله دادن خشکاندن باطلاق جهانی زن ستیزی به پروسه های تاریخی تصویب این و آن قانون ضد ریختن اسید و تجاوز جمعی به زنان و "اختیاری کردن حجاب"، و ... عوامفریبی بیش نیست. انتظارات و آرزوهای عظیم علمی مردم جهان، در تسخیر کرات و سفر به ناشناخته ترین کنج های کشف نشده جهان مادی و ذهنی را، جایگزین تدریس مضار آتش زدن ساحره های جهان امروز کردن! آمل و آرزوی سهم بری برابر همگان از ثروت عظیم موجود در جهان را، با لگد به قعر "اشاعه آگاهی" نسبت به ضرورت تصویب قانون ممنوعیت اسید پاشی، پرتاب کردن! عقبگردی است که این عوامفریبی ها به انسان جهان امروز تحمیل میکند. پس زدن توقعات بشر امروز از دستیابی به ترقی، علم و آگاهی شایسته عصر خود، و کشاندن آن بهظلمت پروسه های دردآور "اثبات آدم بودن و برابر بودن زنان"، تنها نشان وارونگی جهان متمدن امروز است.

سنت و فرهنگ و باورهای عقب مانده و ارتجاعی، در سراسر جهان و هرکجا که با سودآوری و رشد سودآوری سرمایه در تناقض قرار گرفته است، یک شبه ریشه کن شده است. بردگی سیاهان و بی حقوقی های اجتماعی بسیار دیگر، بیسواد و بی طاعون و جزام و فلج اطفال و سل و دهها و دهها بیماری جسمی و اجتماعی، هرکجا در مقابل سودآوری سرمایه مانع ایجاد کرده است، ریشه کن شده است. جایی که سودآوری سرمایه ایجاد کرده است، دهها و دهها برهوت و بیابان و کویر در سراسر جهان به بهشت های تفریحی و مناسب ترین امکان زندگی تبدیل شده اند.

جان سختی وپروس زن ستیزی نه از ناآگاهی بشر و فقدان دانش او نسبت به مشخصات این وپروس، که از دستانی ناشی میشود که از این وپروس حفاظت میکند! آن را پرورش میدهد! تا در جنگ های معین اجتماعی، سیاسی و اقتصادی از آن استفاده ابزاری کند! همانطور که صدام از گاز شیمیایی استفاده کرد و ترومن از بمب اتم! واقعیت این است که در انقیاد نگاه داشتن نسبی از جمعیت جهان، میتواند منشا سود و سودآوری باشد و نیرویی مادی، قدرتی مادی، از آن سود میبرد. چه نسبی مناسب تر از آن نسبی ای که تاریخا توسط مذهب و اعتقادات خرافی، کم ارزش و پست تعریف شده است. ریشه اسید پاشی به زنان در هند و حجاب اجباری در ایران و عروس سوزان در هند و قتل های ناموسی در انگلیس و آمریکا و سوئد، منفعت مادی نظامی است که علیرغم ریختن اشک بر حال این و آن قربانی، علیرغم مخالفت با این و آن درجه از افراط گرایی، از کم ارزشی زن سود میبرد. آقای شارما، وکیل مدافع چند تن از متهمین پرونده قتل و تجاوز جمعی در دهلی، میفرماید که: هرگز در هیچ کیس تجاوز جنسی به زنان، ندیده است که "سلطان جنایت هم به زن محترمی، دست بزند!" پیشتر هم قضاوت زیادی در دادگاههای مربوط به رسیدگی به کیس های تجاوز جنسی در آمریکا و انگلیس اعلام کردند که نحوه لباس پوشیدن و رفتار زنان دلیل تعرض به آنها است! نه آقای شارما بیسواد است و نه قضاوت عالیرتیه در آمریکا و انگلیس! این ها میدانند که این اظهارات مخالفین توحش ضد زن را به جای تعرض به ریشه زن ستیزی، بدنبال اثبات بی گناهی زنان میفرستد!

این یک سنت ضد کارگری است؛ در مورد تصمیم به برکناری منصور اسالو

اسد گلچینی

agolchini@gmail.com



اطلاعیه دوم بهمن ماه ۹۱ سندیکای شرکت واحد تهران و حومه مبنی بر برکناری منصور اسالو از ریاست هیات مدیره این سندیکا یک اتفاق معمولی نبود که در این سندیکا رخ داد. تصمیم برکناری اسالو از پستی که در سندیکا داشتند به خود سندیکا و نحوه کار آن مربوط است، اظهار نظر در مورد دلایل برکناری را به زمانی که سندیکای شرکت واحد رسماً و علناً اعلام کرد موکول میکنیم. آنچه این تصمیم را به معضلی مهم برای این سندیکا و همه کارگران و علاقمندان به فعالیت و سرنوشت آن تبدیل کرده است نه صرفاً برکناری که اعلام کرد این رهبر کارگری و درخواست عدم ارتباط و حمایت تشکلهای و نهادهای کارگری از اسالو است. چنین اقدام و درخواستی در حق رئیس هیئت مدیره یک نهاد کارگری یک اقدام عادی و روتین در جنبش کارگری و سندیکای شرکت واحد نیست. (اطلاعیه سندیکا در این مورد ضمیمه است)

تخریب شخصیت و طرد اسالو تحت هر بهانه ای که بوده باشد یک اقدام غیر رفیقانه و ضد کارگری است و نمیتواند مورد اعتراض شدید نباشد. به قول معروف این تصمیم همانطور که خود اطلاعیه دلایلی برای آنها بر می شمارد نمیتواند در آسمان بی ابر صورت گرفته باشد. زمینه های واقعی در این تصمیم که به تخریب شخصیت این فعال کارگری از جانب این سندیکا منجر شده است تماماً غیر رفیقانه و بر خلاف منافع و اتحاد کارگران این سندیکا و کل کارگران است. عدم رضایت از فعالیت را میتوان با برکناری از پست جواب داد اما تخریب شخصیت، اتهام و طرد کردن یکی از فعالین جنبش کارگری و رهبران شرکت واحد و رفیق دیروز، را با هیچ استدلال و منطقی نمیتوان توجیه کرد. موقعیت اجتماعی هیچ رهبر عملی، فعال کارگری و حتی چهره و شخصیت درجه دو بورژوازی را نمیتوان با یک فتوا و دستور و یا تقاضا از او گرفت. هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد باید متوجه باشد که تقاضایشان از طرف کارگران شرکت واحد، نهادهای کارگری و فعالین کارگری نه فقط جواب مثبت نمیگیرد که به حق مورد اعتراض قرار خواهد گرفت. اطلاعیه هیئت مدیره شرکت واحد به اعتبار این نهاد لطمه جدی خواهد زد.

زمینه های شکل گیری این تصمیم

برکناری و طرد اسالو از جانب هیات مدیره سندیکای واحد، در این مقطع مشخص درست بر فضایی که مدتی است محفلی حول منصور اسالو و در غیاب خود وی شکل گرفته است. در ده روز گذشته بسیاری از فعالین و علاقمندان به سرنوشت این سندیکا و اتحاد کارگران شاهد اظهار نظرها و به اصطلاح افشاگری های اخلاقی از منصور اسالو و دیگر اعضا خانواده و بستگان وی بودند. اظهار نظرهایی بی نام و نشان و تحت عنوان تعدادی از اعضا سندیکای شرکت واحد و اساساً از شبکه اینترنتی پخش شدند و فوری مورد اعتراض بخشی از فعالین کارگری و کمونیست در داخل و خارج کشور قرار گرفت (و یا نوشته ای علنی از علی مبارکی (نماینده سابق سندیکای پروژهای ابدان و از فعالین اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران در ایران) که در حاشیه دفاع از یدالله خسرو شاهی غیر مستقیم در ادامه این کمپین اخلاقی در طرد اسالو بود). اما ظاهراً فضای اخلاقی و کثیفی که در ده روز گذشته علیه اسالو ایجاد شد چنان بر تصمیم هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد سندیکا تأثیر گذاشت که علاوه بر برکناری اسالو از پست خود حکم طرد وی و ادامه همکاری هر نهادی با ایشان را صادر کردند. هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد یا هر سندیکا و نهاد کارگری دیگری نه فقط وظیفه مبارزه برای احقاق حقوق کارگر در مقابل تعرض سرمایه که موظف است در مقابل فرهنگ، اخلاقیات و

رفتاری را نمیکند بلکه در مقابل هر تعرضی به حریم شخصی فعالین کارگری محکم می ایستد. این سنت جنبش کارگری است. رفاقت، اتحاد و همبستگی طبقاتی، مبارزه مشترک و فرهنگ متناظر همراه با آن، حکم میکند که شخصیت اسالو تماماً در برابر این شخصیت شکنی محفوظ شود. منصور اسالو رهبر کارگران شرکت واحد و فعال شناخته شده در ایران و نهادهای کارگری و در مراجع و سازمانهای مختلف دنیا است. تلاش و مبارزه و مشکلات بسیاری که سرکوبگران حکومتی برای او در طول ده سال گذشته و در مدت پنج سال در زندان برای او فراهم کردند برای همگان شناخته شده است. جایگاه منصور اسالو در ایجاد اتحاد و سندیکا در میان کارگران و دیگران شناخته شده است. رفاقت کارگری حکم میکند که این جایگاه را فراموش نکنیم. نه تنها زبان و جسم اسالو که عمر و زندگی در راه طبقه کارگر و متحقق کردن حقوق هم طبقه ای هایش صرف شده است. حرمت و کرامت شخصی او تحت هر بهانه عقب مانده ای نمیتواند مورد تعرض قرار بگیرد. جامعه ما در

تار و پود قوانین و فرهنگ جاری اش این کراهت را نمایندگی میکند، پس توقع بزرگی نیست چنانچه خواسته شود که این سندیکا و فعالین آن از این فضا و سنت بشدت آلوده و ارتجاعی فاصله بگیرند. نظر و تصمیم سیاسی هر کس، منجمله اسالو، نمیتواند دلیلی برای تعرض به شخصیت و حرمت وی باشد. هر انتقاد و ایرادی به تصمیم و سیاست های اسالو نمیتواند زمینه ساز تعرضی اینچنین عقب مانده باشد. حرمت و شخصیت اسالو مانند هر عضو دیگر سندیکا و جامعه باید محفوظ اعلام شود. نظرات و فعالیت سیاسی اسالو مانند هر فعال و سیاستمدار دیگری میتواند مورد بررسی و نقد قرار بگیرد یا نگیرد، قاعدتاً مبنای قضاوت، درجه تعهد و تلاش در متحد و متشکل نگاه داشتن کارگران و دفاع از منافع آنان در مقابل هر تعرض بورژوازی است. بر این اساس سندیکای شرکت واحد میتواند در مورد هر نوع برکناری و یا انتخاب جدیدی تصمیم بگیرد.

آنچه که میتواند در حال حاضر به موقعیت از هیات مدیره سندیکای شرکت واحد غیابا منصور اسالو رییس سندیکا را اخراج کرده است. صرفنظر از ابراز تاسف، بلحاظ حقوقی نفس این کار ایرادی ندارد. این را حتماً اساسنامه و آیین نامه های سندیکا توضیح داده اند. اما فراتر از آن و همزمان، هیات مدیره سندیکا خطاب به - فدراسیون جهانی کارگران حمل و نقل و ITF و رونوشت به : سازمان جهانی کار ، کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد کارگری،- کنفدراسیون کارگران فرانسه، کلیه اتحادیه ها و نهاد های کارگری داخلی و بین المللی، خواستار قطع همه ارتباطات، همکاری ها و حمایت ها از اسالو شده است!

تواند این تاریخ را پاک کند. نمیتوان اختراعات یک رهبر کارگری را دلخواهانه از او پس گرفت. این اسالو نیست که بدهکار سندیکا است برعکس سندیکا و اعضای سندیکا هستند که اگر بدهکار نباشند، حد اقل به مبارزه و تلاش یکی از رهبران خود در اعاده حقوق کارگران و بازسازی و حفظ سندیکا احترام بگذارند.

دفاع از منصور اسالو. دفاع از حرمت رهبران کارگری است!

مظفر محمدی

علیرغم هر تصمیم سیاسی و شخصی اسالو، سندیکای شرکت واحد یک قدردانی بزرگ به او بدهکار است. این را بورژواها به فعالین و رهبران سیاسی خود حتی در بدترین شرایط ویا به قول خودشان لغزش سیاسی و شخصی .. رعایت کرده اند. در حالیکه سنت کارگری سنتی به شدت انسانی، بیغرض و عاری از عقیماندگی و منفعت حقیر شخصی و حاوی منفعت طبقاتی است. این سنت حکم می کند که حرمت رهبران را پاس بدارد. فراخوان سندیکای شرکت واحد مبنی بر عدم حمایت دیگران از او، ناعادلانه، غیررفیقانه و غیرکارگری است و در سنت مبارزه طبقاتی طبقه کارگر اگر بدعت نباشد سنتی واپسگرا و بر خلاف وحدت و رفاقت کارگری است. با چنین برخوردی کدام رهبر و فعال کارگری است که در میان رفاقتی در هر موقعیت رهبری و تشکیلاتی احساس امنیت کند؟ کدام رهبر کارگری است بخاطر ترس از اشتباه حاضر به وحدت با رفقای خود و قبول مسوولیت رهبری و تشکیلاتی بشود؟ این سنتی به شدت بازدارنده و تفرقه افکنانه است. داشت.

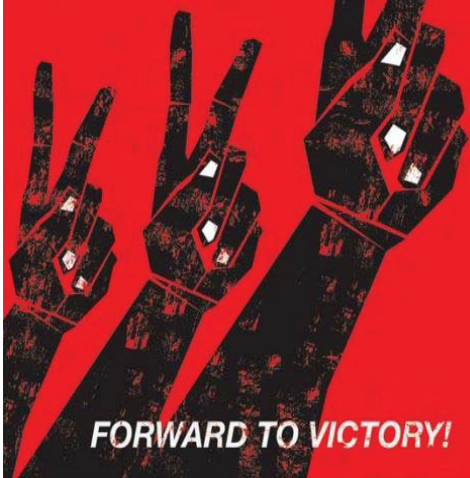
دفاع از منصور اسالو. دفاع از حرمت رهبران کارگری است!

مظفر محمدی

اگر رهبر و فعال کارگری بفرض مرتکب شدن یک اشتباه یا خطای سیاسی، تشکیلاتی و... چنین مورد غضب و نفرت رفاقتی قرار گیرد، باید فاتحه اتحاد رهبران کارگری را خواند. نتنها منفعت طبقاتی کارگران سندیکای شرکت واحد، بلکه منفعت کل طبقه کارگر ایران ایجاب می کند و نه تنها ایجاب بلکه حکم می کند که هیات مدیره سندیکای شرکت واحد در احکام خود تجدید نظر و از حرمت و مبارزه رفیق خود دفاع کنند. این سنت نمی تواند و نباید قابل تکثیر باشد و به الگویی در میان رهبران و تشکلهای و فعالین کارگری تبدیل شود. نباید بهر دلیل و بهانه ای با شخصیت و حرمت انسان بازی کرد و صندلی را از زیر پای رفقای خود کشید. برعکس حفظ حرمت، قدردانی از مبارزات رهبران کارگری، ولو رفیقی خود بخواهد صفوفی را ترک کند، یا حتی از مبارزه دست بکشد، سنت و الگویی کارگری و انسانی است. شخصیت شکنی و نتنها درخواست، بلکه ارزوی طرد و انزوی رفیق دیروز را کردن، خالی از وجدان طبقاتی و رفاقت کارگری است. شکی ندارم، هیات مدیره سندیکا با تسلیم نشدن به فشار عقبمندی ها و با دفاع از حرمت شخصی منصور اسالو و قدردانی از مبارزات و فداکاریهایش، در میان صفوف کارگران شرکت واحد برای خود احترام می خرد. این فرصت و تصمیمی تاریخی است که باید شهامت انجام آن را داشت.

مرگ بر جمهوری اسلامی

THE
EGYPTIAN
REVOLUTION
WILL CONTINUE
UNTIL VICTORY



طلبند. طبقه کارگر مصر، جنبش کمونیستی و سوسیالیستی در مصر، باید به میدان بیاید. باید از دولتی که خود را با صندوق رای بر فراز سر مردم قرار داده است و امروز ارتش را علیه آنها به خدمت میگیرد، صلب صلاحیت کند. ممنوعیت اعدام را به فرمان خود اعلام کند و به اجرا درآورد! انحلال ارتش و نیروهای مسلح حرفه ای را اعلام کند! و اعلام کند که خود قادر است و آماده است که قدرت سیاسی را تصرف کند! نه تنها آمل و آرزوهای سرکوب شده انقلاب مصر را متحقق کند، که نظام سوسیالیستی را در یکی از مهمترین کشورهای خاورمیانه سازمان دهد.



نشریه ماهانه کمیونیست
ارگان رسمی حزب کمیونیست
کارگری - حکمتیست است.

سر دبیر: محمد فتاحی

m.fatahi@gmail.com

دستیار سر دبیر: فواد عبداللہی

از سایت حزب دیدن کنید:

<http://hekmatist.com>

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب: پری زارع

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.modaresi@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده: اسد گلچینی

agolchini@gmail.com

دبیر کمیته تبلیغات: ثریا شهابی

shahabi.soraya@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: خالد حاج محمدی

khaled.hajim@gmail.com

اغتشاش یا دفاع از انقلاب؟

اضطراری میگذارند، و نام مخالفین اعدام و کسانی که برای آزادی محکومین به اعدام اقدام کرده اند، را اغتشاشگر!

"ایندیندنت" ابایی ندارد از اینکه در کنار عنوان ضد مردمی روزنامه، از زبان یکی از معترضین بازگو کند که: "سی سال تحت حاکمیت مبارک بوده ایم و امروز او جایش را با مرسی، که تنها تفاوتش با مبارک این است که ریش دارد، عوض کرده است!"

اعتراضات اخیر در مصر دفاع صف انقلاب در مقابل خشونت رسمی و سازماندهی شده ای است که خود را به انقلاب مصر تحمیل کرد. خشونت رسمی و نهادینه شده ای که ارتش مصر در راس آن قرار داشت. رویدادهای اخیر دفاع صف انقلاب در مقابل ضدانقلابی است که با قربانی کردن مبارک عقب نشینی کرد، تا با حاکم کردن ارتش و نیروهای مسلح، از پیشروی انقلاب به ضرب و زور خشونت نیروی نظامی، جلوگیری کند. در مصر هنوز مسئله قدرت سیاسی، آنچه که مردم برای تعیین تکلیف آن انقلاب کردند، به سرانجام نرسیده است. این اعتراضات و صدور فرمان حکومت نظامی، فازی برای به سرانجام رساندن مسئله قدرت سیاسی در مصر است.

بورژوازی جهانی و منطقه، از دول غربی تا انواع و اقسام شیوخ و دول کپک زده در امارات تا جمهوری اسلامی ایران، تمام امکاناتش در مصر را بکار گرفت تا مانع پیشروی انقلاب در مصر و تعیین تکلیف قدرت سیاسی، با دخالت نیروهای جز نیروهای بورژوازی شود.

از فردای رفتن مبارک، ارتش در مرکز قدرت سیاسی قرار گرفت و طی یک "انتخابات" که در آن تنها اپوزیسیون تاریخی مجاز و رسمی، اخوان المسلمین، میتوانست نیرو بسیج کند، مرسی به

کمیونیست: به دنبال درگیری های مردم معترض شهرهای اصلی مصر، اخیرا به فرمان مرسی رئیس جمهور در سه شهر اصلی حکومت نظامی برقرار شده است. اعتراضات وسیع، تظاهراتها و درگیریهای نظامی در این کشور، وارد پنجمین روز خود شده است. کشتار معترضین، صدور احکام اعدام، و اعلام حکومت نظامی در چند شهر مهم، بار دیگری انقلاب مصر و بهار عربی را به مرکز رویدادهای خاورمیانه کشانده است. این سوال که آینده مصر چه خواهد شد، بار دیگر در فضا موج میزند. تصویر شما از وقایعی که روی میدهد چیست؟ روند انقلاب در مصر را چگونه می بینید؟

ثریا شهابی: آنچه که در مصر در حال اتفاق است، دفاع انقلاب از انقلاب است. تصویری که میدیای دول غربی و همچنین جمهوری اسلامی از این رویدادها میدهند، عبارت است از این است که گویا در مصر شرایطی بوجود آمده است که در دل آن خشونت توسط مردم در حال رواج است و کسی یا چیزی، طبقا از نظر "همگان" دولت و ارتش، باید جلوی آن را بگیرند! روزنامه انگلیسی "ایندیندنت"، که روزنامه نسبتا معتبر تری از سایر رسانه ها است، در سرتیتر اخبار مربوط به مصر آورده است که: "اغتشاشگران مصری، مخالف دولت اضطراری در پنجمین روز تظاهرات خشونت آمیز!"

این ملایم ترین تصویر از مردمی است که به بهار عربی دامن زدند، و دو سال پیش مردم به تنگ آمده از تعرض سرمایه در پاریس و لندن و نیویورک و تهران از آنها الهام گرفتند. مخالفین را اغتشاشگر میخوانند و حکومت نظامی را "دولت اضطراری"! این نهایت صداقت و شرافتی است که رسانه های رسمی جهان، از خود بروز میدهند. درگیری نظامی وقتی شروع شد، که تعدا زیادی برای آزاد کردن زندانیانی که به اعدام محکوم شده بودند، کسانی که بدنبال درگیریهای سال گذشته در جریان مسابقه فوتبال در پرت سعید دستگیر شده بودند، اجتماع کردند. معترضین تلاش میکردند که برای آزادی محکومین به اعدام، اقدام کنند. احکام قتل و اعدام را دولت صادر کرده است. نام این جنایتکاران رسمی و "قانونی" را دولت



زنده باد سوسیالیسم